کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفة الغرائب
مؤلف محمدحسین بن محمدزمان استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۸۲۸
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۷۹۹۳

اسکن شد

بول پیاز ترش بول الکور زیره ذری مرود لاک جز ترکب عجمی شنبله
۳۳ ۳۳ ۱۸ غفار ۳۸ ۱۸
الـ ۱۸
ابریشم قلم پیاقو کمود بول ابـ بوصابون
۳۸ ۱۸ لا الحت ۳ الـ

پرسیدم از دستانگم فعل امر الکو
لا ادر چه باشد لغت که

[illegible]

یا علی ادرکنی

تحفة الغرائب   بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدای را که بنی نوع انسان را عجیب‌ترین صنعتی آفرید و درود بی‌عد
بر زبده مصنوعات و خلاصه موجودات محمد محمود و بر آل مطهر بزرگوارش سیما علی
ابن ابیطالب مظهر غرایب و مظهر عجایب علیه و علیهم السلام الی یوم الورود
و بعد چنین گوید خاک راه سالکان جهان محمد حسین بن محمد زمان الله‌آبادی که
این رساله‌ایست در باب عجایب المخلوقات و حقیقت جزوی از آفرینش ارضین
و سموات و برخی از حکومت سلاطین زمان و شمه‌ای از اسرار و طلسمات و غرایب و صفات
حیوانات بحار و اوضاع حرکات و کواکب و سیارات و غیره و ضرر و [illegible] برداشت
[illegible] بداند برادران ایمانی که معرفت انسان نسبت بجناب اقدس الهی
زیاده گردد و [illegible] و آگاه کردند و آن را بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه مرتب گردانید
و بتحفة الغرائب موسوم داشت و بالله التوفیق و علیه التکلان و به نستعین [illegible]
اما مقدمه در حقیقت نفس انسانی و کیفیت روح و حالات خلقت آن و [illegible]

حدیث

حدیث از قول علی ع من عرف نفسه فقد عرف ربه اقوال بسیار است ما حصل کلام
معجز نظام آنست که بمحض ممکن نیست رسیدن بمعرفت نفس ممکن نیست
رسیدن بمعرفت رب او را یعنی ذات نمیتوان شناخت میگوید کمیل ابن زیاد
نخعی رضی الله عنه که سؤال کردم از آقای خود امیر المؤمنین علی ع و گفتم میخواهم
بشناسانی نفس مرا پس آنحضرت فرمود ای کمیل کدام نفس را میخواهی گفتم ای
مولای من آیا این نفس یکی نیست پس حضرت فرمود ای کمیل چهار نفس است نامیه
نباتیه حسیه حیوانیه ناطقه قدسیه کلیه الهیه و از برای هر نفس پنج قوی است
و دو خاصه پس از نفس نامیه نباتیه مراد او پنج قوه است ماسکه ۲ جاذبه ۳
هاضمه ۴ دافعه ۵ مربیه و دو خاصه این نفس زیاده و نقصان است و انبعاث
این نفس از جگر است و این شبیه‌ترین اشیا است بنفس حیوانی دیگر نفس حسیه حیوانیه
مراد او پنج قوه است سامعه باصره شامه ذائقه لامسه و دو خاصه این
رضا و غضب است و انبعاث این نفس از جگر است و این شبیه‌ترین اشیا است
بنفس سباع دیگر ناطقه قدسیه مراد او پنج قوه است فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت
و دو خاصه او نزاهت و حکمت اند و این نفس منبعث نمیشود از جائی و این شبیه‌ترین است
بنفس ملائکه دیگر کلیه الهیه مراد او پنج قوه است بقا در فنا و نعیم در شقاوت
و عزت در خواری و فقر در غنا و صبر در بلا و دو خاصه او حلم و کرم است
و مبدء این نفس از جانب الله است و عود این نفس بسوی خدا است و اینکه [illegible]
من روحنا مبدء این است و عود این آیه یا ایتها النفس المطمئنة ار

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تم الحدیث تفسیر النفس بعضی از علما
شش نفس قایل اند نفس لوامه سرد و تر است و این عبارت است
از مکر و قهر و عجب نفس اماره گرم و خشک است و این عبارت است از بخل و حرص و جهل
و کبر و شهوت و حسد و غضب نفس ملهمه گرم و تر است و این عبارت است از سخاوت
و قناعت و علم و تواضع و توبه و تحمل نفس مطمئنه سرد و تر است و حکم او دوانی
عبارة است از توکل و تذکر و عبادت و شکر نفس راضیه و این عبارت است از
کرامت و اخلاص و ورع و ریاضت و فکر و ذوق نفس مرضیه و این عبارت است از
تقرب و فکر اما فی ماهیة الروح علما در ماهیت روح خلاف کرده اند بعضی گفته اند
این روح جسم رقیق هوائی است منتشر در تجاویف حیوان و این مذهب اکثر متکلمین
است و سید مرتضی و بعضی گفته اند روح جسم هوائی است در بنیه حیوان و در هر
جزو از آن حیاه است و بعضی گفته اند روح عرض است پس اختلاف در او کرده اند
و گفته اند این حیوانست که بعضی از آن با وجود حرکت و قدرت و علم و اختیار
و این مذهب شیخ مفید است از معتزله بغداد و بعضی گفته اند روح معنی است در دل
و بعضی گفته روح را حقتعالی از شش چیز آفریده از جوهر و نور طیب و بقا و صفا و علم
و علو طیب که مادام که روح در جسد است نورانی است جسد و می بیند بچشم و میشنود
بگوش و او پاکیزه است هرگاه بیرون رفت از جسد میکند و چون روح در او
هست عالم است و چون بیرون رفت دیگر چیز نمیداند و بعضی گفته اند جوهر مجرد
است و طول و عرض و عمق ندارد و قابل تقسیم نیست و جزء و مکانی ندارد و در سایر

درجمیع

در جمیع بدن بلکه مثل سرپوش است بر آن و شمع است در فانوس و از متاخرین دانا
گفته مراد از روح امر الهی است که اذا قال له کن فیکون و انسان مرکب است از روح
و بدن و عناصر اربعه در اول حمل نطفه بوده بعد از آن علقه است و بعد از آن
مضغه میشود پس عظام پس انسان کامل الخلقه میشود پس روح در او دمیده میشود
بعد از آن جنین است بعد از آن ولید است بعد از آن رضیع است بعد از آن
فطیم است بعد از آن یافع است و بعد از آن ناشی است و بعد از آن مرعرع
است و بعد از آن حزور میشود پس مراهق میشود پس محتلم میشود پس بالغ
میشود پس امرد میشود بعد از آن طار میشود بعد از آن باقل است و از آن
دستطر میشود و بعد از آن مخضرم میشود بعد از آن مختط میشود بعد از آن
حمل میشود و بعد از آن ورس دار میشود بعد از آن مستوی میشود بعد از آن مصعد میشود
بعد از آن مجتمع میشود بعد از آن کهل میشود بعد از کهل میشود بعد از آن اشمط میشود
بعد از آن شیخ میشود بعد از آن اشیب میشود بعد از آن حوقل میشود بعد از آن
صفتان است بعد از آن هم میشود بعد از آن هرم میشود بعد از آن میت میشود
پس انسان از حال نطفه تا موت بر بیست حالت میگردد فتبارک الله
احسن الخالقین **باب اول** در ذکر پادشاهان جهان بدانکه عقلا
و دانایان قدیم چنان دیده اند که هرج و مرج در جهان بسیار شد تمام اتفاق
نموده فرقه اختیار بنام کیومرث زدند و او را صاحب رئیس جهان ساختند
که رفع ظلم از مظلوم بکنند و او اول کسی است که در جهان بحکومت نشست

و پادشاهیت را دانایان از احوال زنبور عسل و فرمانبری آنها از او یعسوب که پادشاه
ایشان بود وضع نموده‌اند شعر نخستین خدیوی که کشور گشود * سر تاجداران کیو
مرث بود ذکر طایفه اول ملوک پیشدادیان میگویند و اولین حاکم جهان کیومرث
بود کیومرث کیانشر لفظ سریانی است و معنی زنده الملله گویا باشد و بعضی اورا
آدم عجم میدانستند و پادشاه آب و گل بود و چه دیگر از اسباب سلطنت و داد و ستد
رعیت را داخل نبود پادشاهی او چهل سال بود هوشنگ سریانی است و معنی وی
بفارسی ایران دستند پسر کیامرث است او مقلد امور سلطنت شد در فرو گفته اند
که مهلائیل عبارت از او است فیض ها پدر او است و بعضی هوشنگ را پیشداد گویند
یعنی عادل عجم اورا نبی میدانند و معاصر ادریس بوده و حکومت او چهل سال بوده
طهمورث دیوبند لقب وی بنا و زنده است بمعنی عام سلاح طایفه او را پسر هوشنگ میدانند
و طایفه گویند پسر و او است عمر او هزار و چهار صد و هشتاد سال عمر وی بود و حکومت
وی سی سال بود و در بلخ مدفون گشت جمشید معنی وی پادشاه روشن است
در ایام اقبال او نقره و نعل سند از ابریشم و آلات حرب و ضرب و ریات سنوران اهل تبریز
و خلق جهان را تغییر لباسها فرمود و مالک کل جهان بود و خلایق را
بچهار طایفه قرار داد طایفه اول را کاتوزیان نام نهاد و در کوهستان وستاد
طایفه دوم نیساریان نام نهاد که سپاهیان باشند طایفه سیم را نسودی که زارعان
باشند طایفه چهارم را اهنوخوشی که اهل حرفت و بازاریان باشند و
نوروز از مخترعات او است که در میان عجم مشهور است و تقسیم اقالیم سبعه

در زمان او شده و ماهای دوازده گانه را او نام نهاد بدین نوع و اول سالرا از تحویل
افتاب به حمل گرفته است و ترتیب آنها اینست ۱ فروردین ۲ اردی بهشت ۳ خرداد
۴ تیر ۵ مرداد ۶ شهریور ۷ مهر ۸ آبان ۹ اذر ۱۰ دی ۱۱ بهمن ۱۲ اسفند و سی روز
ایام هر ماه را باز نام نهاد روز اول ماه ارمز ۲ خرم ۳ اردی بهشت ۴ کوش
۵ سپیذ ۶ حذر ۷ مرداد ۸ دیبادر ۹ دی ۱۰ ابان ۱۱ اتش ماه ۱۲ تیر ور ۱۳
شهریور ۱۴ سفند ۱۵ مهرگان ۱۶ سروش ۱۷ ری رس ۱۸ فوردین ۱۹ خرداد ۲۰ رام ۲۱
دی بمهر ۲۲ و سپیدبخ ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵ اشتاد ۲۶ اسمان ۲۷ زامیاد ۲۸ مار اسپند ۲۹
۳۰ اسپندارند و جام را حکمی در زمان او ساختند چون کیفیت مکشوف اقالیم
سبعه در ان معلوم بود و مشتمل بود آن جام بر هفت نقش و هفت حصه و هفت خط
خطوط سبعه جام جم اینست خط جور خط بغداد خط ازرق خط اشک خط کا
سه کر خط مرد فغینه اسما و الله بلغت فرس اورا جمع کرد و به بیاض برد و اسامی اینست
دوار، ایزد، یزدان، ایل، دادار، خداوند، خدیو، پابدار، پروردکار
ادونی، شکلی، ربار، تنکر، ناشکری، جانی، خود الخفف، خود اهم است یعنی خداوند
الت، جهاندار، پاینده، جهان افرین، خوبیا، دین، وسیدبخ، دی بمهر، وارد لد
اوزنه، دادافرین، داوده، دادونا، دادگر، دادگستر، دارا، داور، ادم، ابر، استید
سپند، الاه، لر، زمانا، بهانه، کردکیر، کرکر، مرلو لحش، الحان حیوانات را او جمع
کرد که هر حیوانات صغیر و نغمات او لحن پایند و سرود و غنا هر لحن او یک صفری
شبه کرد و اورا سی لحن باربد نیز میگویند والحان اینست ۱ آرایش

جهان؛ آئینهٔ جمشید؛ اورنگ؛ باغ شیرین؛ تخت طاقدیس؛ سروستان؛ شادروان
مروارید؛ شبدیز؛ شبرنگ؛ قفل رومی؛ گنج باد آورد؛ گنج گاو؛ گنج سوخته؛ کین ایرج
کین سیاوش؛ ماه برکوهان؛ مشک دانه؛ مروای نیک؛ مشک مالی؛ مهربانی؛ ناقوسی
نوبهاری؛ نوشین باده؛ نیمروز؛ نخجیرگانی؛ و شیخ نظامی چهار چیز اضافه کرده
ساز نوروز؛ غنچهٔ کبک دری؛ فرخ آذر؛ کیخسروی؛ و دستان اول اطراح
نمونه جیوه در زبان اهل صنعت دادرا اسم بسیار است بیان آنکه
میکنند که هرجا ببینند بشناسند که آن جیوه است؛ آبک؛ آب
فسار؛ ابو الارواح؛ اصل؛ ام الاجسام؛ برنده؛ بنده؛ تیر؛ ناقد
جوهر؛ جیوه؛ حل الذهب؛ حی الماء؛ روح؛ رود خانه؛ رجراج؛ زاووق
زنزم؛ زیوه؛ ستاره؛ سحاب النور؛ سیماب؛ طیار؛ عبد؛ عطارد
عین الحیوان؛ غبط؛ عیان؛ قرار؛ گریزنده؛ لین؛ لجاج
زیبق؛ تقسیم زبان و وضع لغت در زبان اوست اولاً فارس
پسر پهلو پسر سام پسر نوح علیه السلام است و بعضی گویند پسر عاجور بن
یافث بن نوح علیه السلام است و عربان گویند که فارسیان از نسل
پدرام ابن ارفخشد بن سام ابن نوح علیه السلام است و ایشان دو
لغت در زبان فارسی در اصل هفت قسم بوده؛ هری؛ سکزی
سغدی؛ زاولی؛ این چهار متروک است و لغت دری و پهلوی
و پارسی این سه مقبول است پس لغت دری آن است که در آن

نقصان نباشد و پهلوی زبان ری و اصفهان و دینور باشد و لغت سگزی را زبلی گویند
و لغت هروی و اهل سیستان است و این لغت را گونه است مثل برور را برو
و بگور را بگو و جز و پشتی را پشتی میگویند و لغت سغدی زبان از نسف
و لغت هروی از خراسان است و لغت دینور کردی است و الفاظ ایران و وضع
لغت عرب یعرب بن قحطان ابو العرب است در یمن و لغت عرب را تازی میگویند و وضع
لغت عبرانی عابر بن سالح است و نیز در زبان عبری تازی است و بعضی فرزندان حمیر
و زبان ترکی را ترک بن ترکش یافث بن نوح علیه السلام وضع کرد و حکمای فارس
ملک فارس را به پنج قسمت کرده و هر قسمی را بنام ایشان داده اول خوه اردشیر دوم
خوه اصطخر سیم خوه دارا چهارم شاپور پنجم خوه قباد و از هر خوه لغتی وضع
گردند از اصطخر لغت فرس است که اهل مردم شیراز و توابع بآن تکلم میکنند
و از خوه اردشیر لغت اصفهان وضع شد که افصح لغت فرس است و از خوه دا
را به لغات ولایات اصفهان وضع شد و از شاپور لغت لار و شوشتر
و از قباد لغت یزد و کاشان و توابع آن وضع شد بابی والله یعلم و فارسیان
میگویند که جمشید در آخر عمر دعوی خدائی میکرد و کار و شد یزدان حکومت آن
مقصود سال به ضحاک یعنی لب رخنه کننده و بفارسی او را بیوراسب میگویند
بعضی صاحب ده هزار اسب و ده آل او را نیز میگویند و بجهت آن او را بیوراسب
میبرند و از نسل فریدون بن طهمورث است و عرب او را ضحاک میگویند و
و ضحاک او را نیز میگویند خروج کرد بر جمشید و او را بر تخته بست و باز

دوباره کرد و تاج و تخت جمشید را صاحب شد و دار الملک او اکثر در کوفه بود که او را
چین میگویند و ابراهیم گویند در زمان او مبعوث شد سلطنت او هزار سال تمام
کم یکروز از الا بود در چاه دماوند فریدون او را حبس کرد و گویند هنوز زنده
است فریدون فارسیان او را نوح میدانند و در روز جمعه رقعه مینویسند بنام
او و با خود نگاه میدارند تا سال دیگر گژدم نگزد و در رقعه اینست بنام ایزد تم
خواه فریدون یعنی سلام خدا بر فریدون باد که او بزرگی است و به سلام علی
نوح فی العالمین نیز این خاصیت دارد و فرخ و مؤبد لقب او است
و طایفه از یهود گفته اند که نمرود عبارت از او است و بر عرب گویند او بیت
و وجهی بدو مرآمده در ایام او تقسیم ایران و توران و روم شد و ایران را
با ایرج داد و توران را بتور و روم را بسلم پسران خود داد و او اول
کسی بود که بر فیل نشست و گویند در اول خروج بر ضحاک بر گاو نشست و اسم آن
گاو همایون است و او را ایرج زاده بود مدت پانصد سال حکومت کرد و گویند گرز
گاو چون او را او کرده است منوچهر یعنی کشته روی پسرزاده ایرج است گویند گرز را
تنها او کرده است و بزرگان در ایام او بهم رسید و گرشاسب پیدا و بزرگ شد
و کیقباد برادو پهلوان قرار داد و گویند که نوذر است او کرده نوذر
در ایام عهد منوچهر است صد و بیست سال حکومت منوچهر بود و نوذر بعد
و بعد نوذر از زاده است و او را که یک نیز گویند افراسیاب یعنی خاج آل
جوهر و هموار براه رونده و دیوار ان در آب که جا بلند پسر پشنگ بن تور است

در ایران بعد از نوذر دوازده سال حکومت کرد زو بن طهماسب بن منوچهر او را
زو و زاغ نیز گویند هشتاد سال بود که سلطنت گشت و سی سال حکومت کرد گر
شاسب گویند گرشاسب و زو با هم حکومت کردند اما زو بعد از آن بملک را
پسر برادر زاده خود گرشاسب داد و اکثر با در گرشاسب خضر ابن یامین بن یعقوب
اسرائیل است و حکومت پیشدادیان بگرشاسب ختم شد و بعد از آن حکومت
کیان است و سلطنت گرشاسب بیست سال بود کیقباد یعنی عادل بر حق و کا
بلغت پهلوی جبار را گویند و پادشاه پادشاهان را نیز از اسباط نوذر
بن منوچهر است و الیسع و الیاس و حزقیل و در زمان او دولت
او مبعوث شدند و دولت ایشان نزا قبول کرد صد بیست سال حکومت کرد
کیکاوس یعنی او جسور و پسر کیقباد است و پسر زاده او میگویند و بعضی
گویند نام او نور بوس است و لقب او نمرود است که عوض خدایی میکرد و با
سلیمان شد با گرگین و در ایام او در ان بیابان طرف یمن بر زنی احمد عجایب
صد القدر برداد و د و سلیمان در ایام او مبعوث شدند کیخسرو بن سیاوش
بن کاوس و کیخسرو یعنی بلند مرتبه بعضا روس گویند او پیغمبر است و بعضی
میگویند فاتح شصت بقراط فیثاغورث حکیم در زمان او بود و بعضی
گویند از سلیمان گرفته و به جانب اصطخر رفت و بعضی گویند در دره اصطخر غیب
شد با جمعی و بعضی گویند در ان دره از برف بمرد و با دختر او افراسیاب
عمر او صد سال بود و سلطنت او شصت سال لهراسب یعنی اعتدال حقیقی

نبیره برادر که وی بست مدت سلطنت او صد و بیست سال بود کشتاسب یعنی ارزنده بسیار خلق
وخلق لهراسب است ولقب او هربد است یعنی نکوی بدنها روزردشت حکیم
در زمان او پیدا شد و دین آتش پرستی و کبر او را دعوت کرد و کشتاسب
بوی ایمان آورد و بنا آتش پرستی در میان عجم از ان روز بهم رسید و سابق بر
این آتش را عبادت نکردند و آتشکده در زمان او بهم رسید در زمان او
بود هفت آتشکده عظیم در جهان اول نوش آذر آتشکده فارسی دویم آذر
گشسب آتشکده بلخ سیم آتشکده رخش چهارم رام برزین پنجم آتشکده درخش ششم
خود کیوزاد در بلخ هفتم آتشکده آذر برزین و لیالی پشم شتر و رنگ حقیقی
و ماهیان را پوشیدند و هم دوگشتی در ان دید انهم رسید سلطنت وی یکصد و بیست سال نبود
بهمن او را دراز دست گویند و معنی بهمن در لغت یونانی نیکو نیت باشد
و مادر کبرا را صف خلاطالوت است بقراطیس و بقراط حکیم معاصر وی بودند و حمد
دوازده سال حکومت کرد همای بنت بهمن سی سال حکومت آن بود و لقب او چهار
چهره آزاد است ضحاک نیز گویند دارا بن بهمن بمدت چهار سال یا دوازده سال یعنی
اختلاف القولین حکومت کرد دارا بن داراب پدر را از غایت محبت او را
هم نام خود کرد او را دارا اصغر میگویند افلاطون الهی معاصر او بود و بعضی
میگویند معاصر داراب اکبر بوده است سلطنت وی چهارده سال است از بن
پس حکومت اشکانیان است که اول ایشان اسکندر بن فیلقوس اسکندر ذوالقرنین
است و بعضی گویند این اسکندر اصغر است خلاصه آنکه اول ایشان

الکندر

اسکندر رومی و ماقدونیا و یونانی میگویند و بعضی گویند پسر داراب اکبر است و بعضی
گویند فیلقوس دختر خود را با رز پادشاه اسکندریه داد و چون دختر بنزد فیلقوس
آمد با سکندر حامله شد و معنی الکندر مشتق از اسکندروس است یعنی تیر و مادر
او ناهید نام دارد بلغت یونانی دسید خس میگویند بزبان پهلوی ورخره میگویند
بزبان عربی و اسکندر را الاسعد را میگویند حکومت و جهان داری او سیزده
سال بود اشغانی اشکانی اشک یعنی سالک راه خدا است مدت دوازده سال حکومت
کرد شاپور بن اشک در زمان او از زندان یوسف بود لقبش زرنی است و گویند
هود در زمان او مبعوث شد و سلطنت وی بقول حافظ ابرو چهل و دو
سال بود بهرام بن شاپور لقب او کودرز است حکومت او یازده سال طول بلاش بن بهرام
جمعی از طغاة بنی اسرائیل در زمان او بصورت بوزینه شدند و مدت حکومت
او پانزده سال بود هرمز بن بلاش بن بهرام حضرت یونس در زمان او مبعوث
شد و مدت نوزده سال حکومت کرد انوشی بن بلاش بعد از برادر بر تخت نشست
و چهل زن داشت و در زمان او صادق و صدوق با نظاکیه رفتند تا خلق
بمتابعت دین عیسی هدایت کنند و مدت چهل سال سلطنت الوش بود فیروز
بن هرمز بعد از عم خود سلطنت نشست و مدت هفده سال حکومت کرد چون ظلم او
حد رفت رعایا مبعات اجتماع بر او ریختند و او را از تخت کشیدند و دیده
او را نابینا کردند بلاش بن فیروز دوازده سال حکومت کرد خسرو بن بلاش
قصه اصحاب کهف در زمان او واقع شد مدت سلطنت او چهل سال بود

بلاش بن بلاش بن فیروز بن هرمز بیست و چهار سال حکومت کرد شمسون عابد در زمان
او بود اردوان بن بلاش سیزده سال حکومت کرد و در جنگ اشغانیان کشته شد و نسب
اشغانیان بعد بعد بیژن بن کاوس میرسد و بعد از این سلطنت اشغانیان است
و ایشان هشت تن بودند بدین تفصیل اول ایشان اردوان بن بلاش مدت بیست سال حکومت
کرد و از عهد وی تمام ملوک طوایف بوی رسیدند گرفتند صنعت چرخ ابداع اشغانی
و نسا د بلاش بن اشغان بیست و دوازده سال حکومت کرد گودرز بن بلاش و او را گودرز بزرگ خوا
نند و گویند انتقام یحیی پیغمبر از بنی اسرائیل او گرفت و پادشاهی او سی سال بود نرسی
بن گرد بیست سال سلطنت او بود گودرز بن نرسی ده سال حکومت کرد انوشین بن بلاش یازده سال
حکومت کرد اردوان بن بلاش آخرین ملوک طوایف بود سی و یک سال حکومت کرد و طایفه چهارم از
ملوک عجم ایشان را ساسانیان گویند اول ایشان اردشیر بود مدت سلطنت او بعد از
قتل اردوان چهارده سال بود و او پادشاهی بود که تمام ربع مسکون را گرفت
شاپور بن اردشیر مانی نقاش در زمان او ظاهر شد و دعوی نبوت کرد و کتاب ارژنگ
ارژنگ او است که نوشت و شاپور بدین او در آمد و آخر رجوع کرد و پادشاهی او سی و یک
سال بود هرمز بن شاپور یک سال و ده روز حکومت کرد بهرام بن شاپور بعد از او سه سال و سه
سال و ماه سلطنت کرد بهرام بن بهرام از غایت طرب سه روز او را هم نام خود کرد لقبش ابیت
یعنی پادشاه سیستان دو پسر داشت یکی نرسی و دیگر بهرام بود با پنج سال حکومت
کرد ... عبارت از اوست پادشاهی او را نه سال گفته اند و در ... چهار سال
است نرسی بن بهرام او پسر بهرام ثانی و برادر بهرام ثالث است حکومت او ده سال بعد

هرمز

هرمز بن نرسی لقبش کوه بود بدانت بعضی صاحب جیش بود سال و پنج ماه حکومت کرد
شاپور ذوالاکتاف هفتاد و دو سال مجموع عمر او بود و شصت سال جهانبانی کرد و بعد
هفتاد عرب را کتف بیرون آورد و وجه تسمیه ذوالاکتاف بدین سبب گویند
که نزار جد رسول خدا در زمان او بود چون عرب را بسیار کشت نزار چون
بسیار پیر بود امر کرد تا او را بر زنبیلی گذاشتند در سر راه شاپور او بجستند چون
شاپور رسید صدا بر آورد که سخنی با تو ای پادشاه دارم تا با تو چند کلمه حرف بگویم شا
پور چون شنید نزار گفت ای پادشاه تو این همه بکشی پیغمبری محمد نام که خواهد
آمد و تاج و تخت عجم را بر باد خواهد داد چرا میکشی اگر این خبر از کتاب راست
گویان است و صحیح است تو کی میتوانی خبر راست را بر طرف کنی و اگر از دروغ
گویان است خبر رسید بمحض خبر دروغ چرا این همه خلق را میکشی شاپور از این نصیحت
شد و دست از عرب بر داشت اردشیر بن هرمز لقبش جمیل است چهار سال حکومت
کرد سلطنت با برادرزاده ای داد شاپور بن شاپور ذوالاکتاف لقبش ... بود را
الجنود است بنجا کسری از جهانبانی او که گذشت بعضی گویند که باد خیمه بر سر او
زد وی را کشت و بعضی گویند امرای وی طغیان بر او بودند و خیمه بر سر او آمد
و کشته شد بهرام بن شاپور ذوالاکتاف چون زمان پدر رو نزاد در حاکم کرمان بود او را
کرمانشاه گفتندی یازده سال حکومت کرد سپاه بر وی هجوم آوردند و او در
غوغای عام کشته شد یزدجرد الاثیم عجم او را بزه کار و فروزه گر گویند سلطنت
او بیست و دو سال و پنجاه ماه بود بهرام گور مدت حکومت وی بیست و سه سال بود و

چون بکار شکار گور بیرغبت ملقب به بهرام گور شد اهل غنا و سرود در فاحمان را
از کابل با ایران آوردند و الخاصه بسیار شدند و کاولی از این جماعتند یزدجرد — لقب او بسپاه دوستست هجده سال حکومت کرد
هرمز لقبش فرزانه بود و از جمله دانایان عجم است یک سال حکومت کرد و کتاب
شارستان که در میان مجوس اشتهار تصنیف شاه داست فیروز لقبش مرزبانست
بیست و شش سال با بیست و یک سال حکومت کرد و یک سال از جهانبانی او که کذشت سه سال
سالی در ایران باد نیامد بلاش انوکروز حکومت کرد قباد لقبش نیکرای
است و برادرش بلاش بکرا اغایه و برادر دیگرش جاماسب ملقب بسالار این هر چهل و سه
سال حکومت کرد و زردشت را آتش پرست کرد نوشیروان چهل و سه سال حکومت کرد
هرمز بن نوشیروان دختر زاده خاقان است دوازده سال حکومت کرد سیزده هزار کس از اکابر
و اشراف و علمای عجم را بقتل رسانید خسرو پرویز سلطنت قوی کرد و سی و هشت سال بعد از بهرام
چوبینه از کشته بروم رفت و مدت دوازده سال چوبینه در ایران سلطنت کرد شیرویه
بن خسرو شش ماه حکومت کرد و پدر خود و برادران را کشت اردشیر بن شیرویه در اوقات — در هفت سالگی به تخت نشست و پنجاه حکومت کرد شهریار
و شهریار از بزرگ زیدبعضی چهل روز و بعضی روز گفته اند حکومت کرد و ابو جعفر
بتوری گفته یک سال و او را اورا کشتند جوان شیر بن کسری که از کرد به خواهر بهرام چوبین
بود بر تخت نشست و یک سال حکومت کرد جشنیده فیروز نام داشت چون تیمز رک
داشت تاج بر سر نهاد و گفته که است ها را الکفند که مدت ملک او کم خواهد — توران دخت دختر پرویز یک سال و چهار ماه حکومت کرد
بود کمتر از ماهی حکومت کرد آزرمیدخت دختر پرویز اندکی زمانی حکومت کرد
کسری بن جشنش باندک زمانی او را بی گناه کشتند فرخزاد بن خسرو یک ماه

سلطنت

سلطنت کرد غلامش او را زهر داد و کشت یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز
آخرین ملوک عجم است بیست سال حکومت کرد سلطنت عجم بدست عرب آمد و اسلام
میان بادشاه شدند و اولین ملوک عرب خلیفه ناحق ابی بکر ابی قحافه نام او
عبد العزی است چون مسلمان شد حضرت او را عبد الله نام نهاد و ابو بکر کنیت
کرد است حیاط بود و جهت در ایام جاهلیت بر سر دعوت عبد الله بن جدعان
حاضر میشد و طعام او را بجوز داد از گدائی بسلطنت رسید و چون که از او نبود طلب کرد
و مدت حکومت وی دو سال و سه ماه و نه شب بود و در زمان او کوفه و مداین
سبعه عراق بوساطت حارثة بن مثنی شیبانی مفتوح شد عمر بن خطاب ابن نفیل
پسر خطاب بن نفیل عبد العزی است در نسب وی گفته اند که صهاک نام کنیز
کرد حبشیه بود مال عبد المطلب و بعضی گفته اند کنیز هاشم بن عبد مناف بود
و آن کنیزان آقای خود را بچرانید نفیل با او زنا کرد و خطاب بهم رسید و خطاب
چون بحد بلوغ رسید میل بصهاک که مادرش بود نمایند با او زنا کرد دختری بهم رسید
کنیزک دختر را از بیم آقا در خرقه پیچید و بر سر راهی افکند هاشم ابن مغیره
از سر راه برداشته تربیت نمود و او را حنتمه نام نهاد این دختر چون بحد بلوغ
رسید خطاب بود را دید دلش مایل او شد و او را از هاشم خواستگاری نمود
هاشم او را بعنوان عقد باو داد از او عمر متولد شد پس خطاب پدر و جد و خال
عمر باشد و حنتمه مادر و خواهر و عمه او باشد و از این خالت که این الحاج شعر
گفته من جده خاله و والده امه و اخته و عمته و اجدر دان بغض الوصی

وان یکن یوم الغدیر بیعته ؛ زنت صبی لکی یکمل عقلی و حلمها بادر نها ؛ فلا تحرم ولم ترثی
برغم ان ابنها ؛ و در کتب علمای نسب گفته اند که در ایام جاهلیت عمر کار هیزم
کش بود و شتر بیرانی خطاب مینمود نوکر ولید بن مغیره بود و در سفر شام که ولید بتجارت
میرفت وان شتران را بچرا میبرد و بارها را بار میکرد و چون عمر در برآمده نانکه داری
اموال او میشود و مدتی دلال چهارپایان بود که شتر و الاغ و شتران را جهت مردم
واسطه میشد و میفروخت و با جمعه این کار را میکرد و گاهی سفر میرفت و اگر جنابت سال
زنی روی میشود یا دیگران او میخواست که اعلم بود که حق نماز جماعت را میبرد و چون بیا
ورد و علت او را نداشت و با حجاج بن یوسف هم کوفی بود و در ایام جاهلیت
بدعتهای بسیار در دین نهاد اگر اکثر در بیان میشود که موجب طول و تعب آن
سخن میشود از آنجمله بدعت نماز تراویح است و سوختن خانه رو لیلة القدر
است که فرمود میشود وحشت و شب کردن و عسی از اختراعات او است و تاریانه برکنار
مردم ترتیب کرده عیال خود را چو بیکار کرد نصف اموال ان شهرا بکرفت و غصب
فدک کرد و منع معاملات و حسن نمود و در شهادت حضرت امیرالمؤمنین ع
و ام ایمن امر نمود و مقام ابراهیم را نقل کرد با موضعی که در ایام جاهلیت بود و کار
ایمان است که در جاهلیت بود و حجره پیغمبر را خراب کرد و بزرگ کرد و از آنجمله خانه
عباس را داخل کرد در مسجد و مغیره بن شعبه زنا کرد در بصره با ام جمیل دختر افقم
شیبانی معبد و جماعت یاد داد که شهادت را تمام نداد و در اسلام او اول
کسی بود که شاهد صعب و تعلیم تلوع نمود و در حضرت پیغمبر ص و امیرالمؤمنین ع

شنیده

شنیده بود که موالی و انصار را از عجم خواهند بود و احکام مسلمانان را از عجم جاری
بکرد و مقرر کرد که عرب دختر بعجم ندهند و قبلی دختر بسیار عرب بدهند و عرب
دختر از عجم نگیرند لیکن عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب کفو نبود و نقاری
قرار داد و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه
میراث عرب بعجم دهند الا عجمی که در میان عرب متولد شده باشند و در میراث عول و تعصیب
قرار داد و الصلوة خیر من النوم را در اذان جعل اضافه حی علی خیر العمل و حج تمتع و
متعه زنان را حرام کرد و غنایم و فی مسلمانان در زمان حضرت رسول مساوی بود
بعد از وفات آنحضرت عمر او را برهم زد و بزرگان و اشراف را زیاد تر داد و فقرا
و زیردستان را از رسد آن کم کرد و در خانه پیغمبر را بسوخت و در دست حضرت فاطمه
شکست و در شکمش بود محسن نام پسری از وی سقط شد و امیرالمؤمنین را رسن
بسته و در گردن مبارک کرد و کشید تا مسجد برد از برای بیعت با ابی بکر ملعون غرض
فضایح ان بسیار است بدین چند کلمه اختصار شد حکومت وی ده سال شش ماه پنج
شب بود حکومت عثمان بن عفان دوازده سال بود بیدوازده روز کم حکومت
با جلالت حضرت امیرالمؤمنین ع چهار سال و نه ماه بود خلافت حضرت امام حسن ع شش ماه بود
حکومت معویة بن ابی سفیان از قبل عثمان هفده سال بود و سلطنت او نوزده سال
و سه ماه و بعضی بیست سال گفته اند حکومت یزید بن معاویه سه سال کم بود حکومت
معویة بن یزید چهل روز بود حکومت مروان بن حکم ده ماه حکومت عبدالملک مروان
بیست یک سال بود حکومت ولید بن عبدالملک نه سال و شش ماه بود حکومت

سلیمان بن عبدالملک دو سال و هشت ماه حکومت عمر بن عبدالعزیز دو سال و پنج ماه حکومت
یزید بن عبدالملک چهار سال و کسری حکومت هشام بن عبدالملک نوزده سال و نه ماه و ده
روز حکومت ولید بن یزید بن عبدالملک یکسال و سه ماه حکومت یزید بن ولید عبدالملک
شش ماه حکومت ابراهیم بن ولید عبدالملک اندکی مدتی حکومت مروان بن محمد که
او را مروان حمار میگفتند پنج سال و سه ماه بود و ملک بنی امیه سلطنت ایشان هزار ماه
بود و بعد از این سلطنت عباسیان است ذکر سلطنت بنی عباس صاحب کتاب کحول میگوید خلفای
عباسیه باین ترتیب نشستند و هر یک از ایشان که مردند علامت ایشان ت است و هر کدام کشته شدند
علامت او ل است و هر کدام را خلع کردند علامت او خ است و هر کدام را میل کشیدند
علامت ک است التفصیل السفاح ت المنصور ت المهدی ت الهادی ت
الرشید ت الراضی ت المتقی ت المستکفی ت الامین ل المامون ت المعتصم ت
الواثق ت المتوکل ل المنتصر ت المستعین ل المهدی ل خ المنتصر ت القائم
ت المقتدی ت المستظهر ت المسترشد ت المستقر ت المعتبر ت المعتمد ت المستنجد
للمتقی ت الناصر ت المقتدر ت المکتفی ت الطاهر ت المنتصر ت المستقیم ت
المقتدر ت المکتفی ت المعتضد ک المطیع خ الطایع خ و مدت خلافت
ایشان پانصد و بیست سال و کسری بود بدین ترتیب و ایشان سی و نه تن بودند حکومت
ابوالعباس سفاح ابومسلم مروزی بیعت او در خراسان گرفت مدت سلطنت او چهار سال
طه او رازده چون زندان دمشق را سفاح شکست صد و بیست نفر از سادات علوی
سادات و فاطمی از زن و مرد در حبس بودند ایشان نزا الحیات داد و سفاح بعضی

امیه را

امیه را با آتش زد از انجمله قبر یزید ملعون و هشام عبدالملک را شکافت کسی را ندید
و قبر معاویه را که شکافت پر از خاک سیاه بود سلطنت وی چهار سال و چهار ماه بود حکومت
ابوجعفر منصور دوانیقی بعد از سفاح برادرش بیست و دو سال سلطنت کرد و حضرت
امام جعفر صادق ع معاصر او بود حکومت مهدی بن منصور یازده سال و چند روز حکومت
موسی بن مهدی و او را هادی نیز گویند یکسال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی
کاظم معاصر او بود حکومت هارون الرشید بیست و سه سال و کسری حکومت محمد مشهور به امین
هارون الرشید چهار سال و هشت ماه حکومت عبدالله بن هارون مشهور به مامون بیست سال و پنج
حضرت امام رضا ع معاصر او بود حکومت اسحق بن هارون الرشید مشهور به معتصم بیست و
سه سال حکومت هارون بن معتصم مشهور به واثق پنجسال و نه ماه و سیزده روز حکومت
جعفر معتصم مشهور به متوکل چهارده سال و نه ماه و نه روز این ملعون نسبت بحضرت فاطمه ع
مشهور محمد پسرش بعلم چه گفت که پدرم نسبت میکند حضرت فاطمه را اعلم گفت قتل او
واجب است محمد گفت او را میکشم معلم گفت هر چند قتل او واجب است اما بدست تو
عمر را کوتاه میکند گفت من او را میکشم از برای خدا اگر عمر من کوتاه شود پس فتح بن
خاقان وزیر پدرش را با متوکل در روی تخت مست بود و بند با چهار غلام ترک آمده
ایشان را پاره پاره کرد سعید صاحب جلد بر روی متوکل انداخت و گفت یا امیر
المؤمنین تو را میکشند و من بعد از تو زنده نمیخواهم ندیم متوکل در این وقت
جست از جای او گرفت و بر زمین رفت و گفت یا امیر المؤمنین بعد از تو زنده نمی
خواهم ندیم جان بسلامت برد و سعید رفیق شد با متوکل و ایشان او را کشتند

حکومت محمد بن متوکل ملقب بمنتصر شش ماه حکومت احمد بن محمد بن معتصم ملقب بمستعین سه
سال و نه ماه حکومت احمد بن جعفر متوکل ملقب بمعتز سه سال و شش ماه و بیست روز حکومت
محمد بن واثق ملقب بمهتدی یازده ماه و هفده روز حکومت احمد بن جعفر ملقب بمعتمد بیست
و سه سال حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در زمان او غیبت اختیار کرد حکومت
احمد بن موفق ملقب بمعتضد نه سال و نه ماه و دو روز حکومت علی بن احمد ملقب بمکتفی
شش سال و شش ماه و شانزده روز حکومت جعفر بن احمد ملقب بمقتدر بیست و چهار سال
ماه و شانزده یازده روز حکومت محمد بن معتضد ملقب بقاهر یکسال و شش ماه و شش روز حکومت
محمد بن جعفر ملقب براضی شش سال و ده ماه و ده روز حکومت متقی سه سال و یازده روز ماه
حکومت مستکفی عبدالله بن علی یکسال و چهار ماه حکومت فضل ابن جعفر ملقب بمطیع
بیست و نه سال و پنج ماه حکومت ابوبکر ملقب بطایع هفده سال و نه ماه احمد بن اسحق ملقب
بقادر چهل و یکسال و سه ماه و یازده روز حکومت عبدالله احمد ملقب بقائم چهل و چهار
سال و هشت ماه و ده روز حکومت عبدالله بن قائم ملقب بمقتدی نوزده سال و پنج ماه حکو
مت احمد ملقب بمستظهر بیست و پنج سال و کسری حکومت مسترشد هفده سال و شش ماه
حکومت یوسف بن محمد ملقب بمستنجد بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یکروز حکومت
احمد محمد بن ... ملقب بمقتفی یکسال حکومت منصور ملقب براشد یازده روز سال و یکماه حکو
مت حسن بن یوسف ملقب بمستضیء نه سال و هشت ماه حکومت ناصر چهل و یکسال
و سیزده روز حکومت ظاهر بامر الله نه ماه و چهارده روز حکومت منصور بن ظاهر
ملقب بمستنصر شانزده سال و دو ماه و هفت روز حکومت مستعصم بالله ابو احمد

بن عبدالله

بن عبدالله که سی و هفتم ولد است از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه شانزده سال و هشت ماه
سلطنت کرد و هلاکو خان او را از زندگانی دنیا خلاص کرد و دولت از عرب بترکان
منتقل شد در ذکر بقیه سلاطین ایران که بعد از رسول خدا صلعم فرمانفرمای جهان بودند سلاطین
صفاریه نسب ایشان مشهور است بیعت صفار در بعضی ایران سه تن بودند و مدت
ملکشان از سنه ثلث و خمسین و مائتین تا سنه سبع و ثمانین و مائتین سی و چهار سال
و بعد از این از نسل ایشان براه نیابت در سیستان حاکم بودند و معاصر
سامانیان بودند سلاطین سامانیه مدت ملکشان با ایران از منتصف ربیع الاول سنه
سبع و ثمانین و مائتین تا خامس ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه صد و دو
سال و نیم بود سلاطین غزنویه چهارده تن ملکشان از سنه تسعین و ثلثمائه تا سنه
خمس و اربعین و خمسمائه تا سنه تسع و ستمائه نصف و پنجاه سال سلاطین دیالمه
آل بویه هفده تن مدت ملکشان از ذی قعده سنه احدی و عشرین و ثلثمائه
تا سنه ثمان و اربعین و اربعمائه صد و بیست و هفت سال سلاطین سلجوقی و ایشان سه
شعبه اند اول اصل بعضی در تمامت ایران و بعضی در ایران و سایر بلاد چها
رده تن مدت ملکشان از سنه تسع و عشرین و اربعمائه تا ربیع الاول سنه تسعین
و خمسمائه صد و شصت و یکسال دوم بکرمان یازده تن مدت ملکشان از سنه
ثلث و ثلثین و خمسمائه صد و پنجاه سال سیم در روم پانزده تن مدت ملکشان
سنه ثمانین و اربعمائه تا سنه سبع مائه دویست و بیست سال سلاطین خوارزم
شاهیان نه تن مدت ملکشان از سنه احدی و تسعین و اربعمائه تا شوال سنه

ثمان وعشرین وثلثمائه صد و هفتاد و یک سال سلاطین اتابکان و آن دو سلسله اند اول
بدیار بکر و شام نه تن مدت ملکشان از سنه احدی وثلثمائه صد و سی سال دوم
بفارس و آنها را سلغریان میگویند یازده تن مدت ملکشان از سنه ثلث و اربعین
وخمسمائه تا سنه ثلث و ستین وستمائه صد و بیست سال سلاطین اسماعیلیه و آنها دو فرقه
اند اول در مصر و شام و مدت ملکشان از سنه ست وسبعین و مائتین تا سنه ست
وخمسین وخمسمائه دویست و هشتاد سال دوم در ایران هشت تن مدت ملکشان
از سنه ثلث وثمانین واربعمائه تا شوال سنه اربع وخمسین وستمائه صد و هفتاد و یک
و یک سال سلاطین قراختائیه بکرمان نه تن مدت ملکشان از سنه احدی وعشرین وستمائه تا
سنه ست وسبعمائه هشتاد و شش سال و آنها مشهورند بآل براق حاجب سلاطین
مغول که عبارت از سلاطین چنگیزخانی باشد الخ در ایران حکم کردند سیزده تن
مدت ملکشان از سنه تسع وتسعین وخمسمائه تا سنه ثلثین وسبعمائه صد و
سی و یک سال بعد از آن خروج امیر تیمور گورکانی است ابن امیر طرغای ابن
امیر برقل است و از اولاد او در ایران شاهرخ و الغ میرزا و سلطان حسین
میرزا و بابر بوده اند و منقرض شدند دولت ایشان و خروج سلاطین صفویه است
بعد از آن خاتمه در ذکر حکمای جهان و دانایانی که در ایران و سایر ولایات بوده اند
لقمان بعضی از مورخین گویند که عمزاده ابراهیم خلیل الله است و پسر باعو
را است و بعضی گویند حبشی بود و بعضی او را پیغمبر شمارند در وقتی که برای قوم
هود دعا طلبید باران رفت از خدا طول عمر خواست و عمر هفت کرکس یافت

فیثاغورث

فیثاغورث شاگرد لقمان حکیم است و معاصر گشتاسب بود و اکثر ساز را او در آورده و علم
موسیقی منسوب باوست جاماسب برادر گشتاسب و شاگرد لقمان است و او در علم نجوم احکام
کشف و از عهد او تا سه هزار سال حکم کرده و در خفا دو دان از اولاد بت فارس مدفون است
بقراط شاگرد فیثاغورث است و معاصر بهمن بن اسفندیار بوده و تصانیف او در علم
طب اعتبار بسیار دارد بقراطیس شاگرد بقراط بود و افلاطون شاگرد بقراطیس است سقراط
افلاطون الهی شاگرد سقراط بود و معاصر اسکندر بن داراب بود ارسطاطالیس شاگرد
افلاطون و دستور اسکندر بود بلیناس شاگرد ارسطاطالیس است آینه و مناره
اسکندریه که هر چه در مملکت فرنگ برفتی در آن دیده میشد او ساخته و طلسمات
بسیار از او در جهان مانده جالینوس شاگرد بلیناس بود و در علم طب سر آمد روزگار
بود و مهارت او بحدی بود که رشته ابریشم در دست بیمار می بستند و در بیرون
بدست او میدادند او دست میمالید و حکم بمرض بیمار میکرد و فصد کردن به نشتر
از مخترعات او است بطلمیوس شاگرد جالینوس بود مساحت زمین و دریاها و کوهها
و ربع مسکون و ماورای اقلیم و مساحت آفتاب و ماه و درجات انها کرد و حدود
اقالیم سبعه منسوب باو است بنادقان شاگرد وی او معلوم نیست بوذرجمهر وزیر انو
شیروان عادل بود و او واضع نرد است در بدل شطرنج سیمرغ حکیمی است
که زال پدر رستم را تربیت کرد و تعلیم علوم نمود او را از حکمت علمی و عملی و اینکه
میگویند سیمرغ طیری بود که زال را باشیانه خود برد این قول نزد دانایان
ضعیف است ادریس النبی ادریس است پیغمبری با حکمت و پادشاهی را با هم جمع

کرده بود و علوم ریاضی و هیأت و هندسه و اعداد و طلسمات منسوب باو است گویند
کاوه آهنگر ربع صد و رصد و رصور بوده که پیش دامن او بود طرح کرده بود از استخراج
آنحضرت و این نوبت را بر سر چوب کرد و فریدون را که ضحاک برد و بسبب این
ربع دولت را از ضحاک گرفت و او را در بند کرد و علم کاویان که ملوک عجم را
داشتند این نوبت بود و چون که نوبت را بر سر آن کرده بودند هرمس بابلی
و جامع اعداد او بود و حکمت مورثان دفینا عفورث است هرمس دیگر شاگرد اسقلیوس
اول است که صاحب طب و کیمیا است [illegible] هرمس واضع شطرنج است حکمای اسلامیان
شیخ ابو علی سینا از ولایت بلخ مولد او است گویند اسمعیلی بود و از تصانیف او
کتاب شفا و اشارات است و فضلای او مشهور است حکیم فارابی و نیز از بزرگان
حکماست خواجه نصیر الدین که طوسی حسن طوسی اثنی عشری است و جامع همه کمالات خطه
و دستور اعظم هلاکو خان و بعضی از سلاطین چنگیزیه بود و او منقرض ساخت
دولت بنی عباس را باب دوم در ذکر بنای بلاد و امصار و قری در ربع مسکون
مکه معظمه زادها الله تعظیما حضرت ابراهیم خلیل الله و حضرت اسماعیل ساختند
و بعضی گویند آدم نیز بانی آن بوده بیت المقدس حضرت یعقوب با تفاق [illegible] ساختند
ساخته مسجد اقصی حضرت داود ع بنا کرد و حضرت سلیمان تمام کرد مسجد الحرام
بعضی از اطراف او را حجاج بن یوسف ثقفی وسیع کرد مدینه منوره از بنای یثرب
عامر بن قحطان بنی حمیر از احفاد ده المنار حمیر است که از تبابع یمن بوده
نجف الشرف و کربلای معلا اگرچه سابق علامت داشتند اما بنیاد آنکه سلطان

خدابنده برادر سلطان محمود غازان بن هلاکو خان ساخت و اسم او سلطان الجایتو
است و خربنده اغلب بزبان مغولی میگفتند ان اولین پادشاه شیعه از ترکان
که در ایران خطبه اثنا عشر خواند و تبرا به خلفای ثلثه کرد اما برادرش غازان
سنی بود و بعد از برادر سلطنت گشت و بعد از آن پسرش سلطان ابوسعید بهادر
خان او نیز شیعه بود و قدر عمارات نجف بانی اما کنی او کرد و بعد از او
سلطان آرپا خان او نیز بتمام سلطنت کرد و شیعه بود و از آن پس پادشاهان
ایران اکثر شیعه بودند تا بزمان دولت صفویه حایر حسینیه از بناهای سلطان
محمد خدابنده است اما امیر شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی تجدید عمارت و امیر تیمور
هم در انجا کار کرد قبه سبزوار در لیته که ملوک بابی عابد ساخته و او اول کسیکه
لیت که بعد از حضرت عیسی ساخته شده و قبر حضرت جرجیس ع در انجا است و در
ابتر زمان کعبه نصاری است و او طیبا میگویند و در ایوان اصفهان و هوار
که در آخر آن نون دارد در ولایت اصفهان از بناهای طهمورث پیشدادیست
و این که میگویند ابو دین یعقوب ساخته دروغ است برای آنکه یهود در شام و
کنعان میبودند و پادشاه نبودند و بعضی از سفها میگویند دار الیهود بوده یعنی این جهت را
بنی المستعصم بغداد از بناهای در اسلام است او را منصور دوانیقی خلیفه دوم
از عباسیان ساخت طهران چون ری را ملوک چنگیزی آب بستند و خراب کردند
بجای ری طهماسب شاه از ملوک صفویه او را بنا کرد اشرف و فرح آباد در طبرستان
از بناهای اسلامیان است شاه عباس ماضی از ملوک صفویه بنا کرد بصره

اسلامیست در زمان عمر بن الخطاب در خلافت پسر خطاب ساخته شد و وجه تسمیه بصره دو
چیز است یکی آنکه مشتق از بصره است یعنی چشم [illegible] دویم آنکه سنگهای بزرگ آن سست
بود و ورود مملکت و عرب بجاره رخوره بصره میگفتند لهذا بابن سبب بصره شد
بلخ در توران او را البرغان نیز میگویند از بناهای کیومرث پیشدادیست و بعضی
میگویند نوح ع ساخته نهاوند مابین بغداد و همدان و در اصل نوحاوند بوده یعنی
نوح [illegible] و ند بلغت سریانی ظروف و اوانی را گویند از بناهای نوح است
همدان از بلاد عراق است باسم بانی آن نام کرده شده و بانی آن همدان بن
علوج بن سام ع است و همدان بسکون میم قبیله است طوس من اعمال خراسان بانی
بانی آن بنام که ان طوس ابن نوذر بن منوچهر بن فریدون است و هلاکو خان خراب
کرد یزد از ولایت عراق او را یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز آخر ملوک عجم بنا
کرده قندهار نام او سابقا [illegible] است و مابین ایران و هند واقع شده و بانی سبا یل است
ابن زمرد بن یاجور بن ارم بن سام بن نوح ع است سبا از ولایت یمن بانی
آن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان است و سبا ابو العرب یمنی است مصر
از بناهای مصر بن نوح ع است کنعان روم از بناهای روم بن عیص بن اسحق است
کنعان از بناهای کنعان بن نوح است مدین ده است در راه شام که حضرت شعیب ع
بر اهل مدین مبعوث بود و بانی آن مدیان بن ابراهیم خلیل است و این مکان بر نبیه
نبوت سرافراز شد خورنق قصر است که بود در عراق قریب کوفه بود بانی آن نعمان
بن منذر است که او را نعمان اکبر میگفتند و نعمان اعور نیز میگفتند و او را

سنمار رومی بنا ساخته بود بنوعی که طرف صبح ان قصر سفید میشد و در حوالی ظهر [illegible]
زرد میشد و طرف عصر سرخ حلوان بلدی معروف بود از سواد عراق یکی از کورهای
بن عراق است ما بین او و بغداد پنج مرحله بود بانی آن حلوان بن عمران
بن حارث بن قضاعه است و در این زمان اثری از او باقی نیست قادسیه
و وجه تسمیه بانی آنست که بدعای حضرت ابراهیم آباد شد که فرمود بانی [illegible]
آنحضرت این زمین را خرید و بعضی میگویند نام قادسیه با نقل است و نقل است
جنگ [illegible] کوسفندان است و بعد از آنکه از آب آن با رای هر بیت کوسفندی [illegible]
آب خورند گوسفندان عبر و در قاموس بانقیا است [illegible] کوفه قزوین [illegible]
عراق است بانی آن شاپور ذو الاکتاف است و بنام سابق آن قزوین بن مردکی
بن انوش موسوم شد واسطه قصبه الیست در عراق عرب مابین کوفه و بصره بانی آن
حجاج بن یوسف ثقفی است نجران بلدیست از یمن همدان یمنی بانی آن نجران
بن زید است و در زمان ابن اثیر میگوید نجران موضعیست معروف میان حجاز
و شام و یمن و آیه مباهله نازل شد در نصارای نجران مداین و طاق کسری
بانی آن قباد بن [illegible] از ملوک ساسانیان است و بعضی میگویند مداین جمع
است و این هفت قصبه بوده است در حوالی کوفه است بابل نام ستاره مشتریست
[illegible] در عراق و عراق وسط عالم است پس بابن اعتبار بابل مرکز دایره عالم
باشد و از شهرهای سبعه عراق عرب است در کنار فرات در جانب شرقی واقع
شده و از اقلیم سیم است و او را قینان بن انوش بن نوح ع بنا نموده و طهمورث

دیو بند بنیاد وی نهاده بود عمارتش نمود بعد از آن نمرود و ضحاک علوانی از آن دارالملک
ساختند و ضحاک در آنجا قلعه ساخته بود و از البست کلنگ نام کرده بود و بعد از ضحاک
از ملوک کنعان دارالملک خود کردند و بعد از آن نیز خراب شد اسکندر ذی القرنین
تجدید عمارت او کرد بابل از علامات او است که جای او مانده است [illegible] حله است
و بر سر تل که قلعه آنجا بوده چاه است عمیق گویند هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند
ابیورد از اعمال خراسان بانی آن باورد بن گودرز کشواد است چون این نزل
را کاوس با قطاع او مقرر فرمود این شهر را ساخت و بنام خود بنا کرد بروع آباد کرده
نوشابه است و اسم اول او بردم و بردع بود اسکندر ذوالقرنین او را بروع نام
نهاده است و بعضی گویند بروع از بناهای قباد دین شهریار پدر نوشروان است بیلقان
قریه است از قرای کازرون و نام حضرت خضر علیه السلام است گویند این ده را خضر
ساخته است و بنام خود بنا نهاد فارس از بناهای فارس بن اهلو بن سام است و قلعه
اصطخر را او بنا کرده و فارس با مضافات بنام او موسوم شد و بعضی گویند قلعه
اصطخر را طهمورث ساخته است اردبیل نام پسر ارمنیس بن لنطی بن یونان است و او
ساخته و بعضی گویند او را فیروز جد نوشروان بنا کرده است او را فیروزگرد خوانند
افرنجه شهریست در کنار دریای مصر انوشروان بنا کرده است و مادر عذرا از آن
شهر بود جونا از بناهای یونان بن ارمنیس بن ارم بن سام بن نوح است و اکثر
حکما و دانایان از این شهر شدند و دعا نموده اند و اسکندر آب [illegible] خواب کرد گویند هر کس
چیزی را از خاطر فراموش کرده باشد چون بحوالی آن شهر میرسد بخاطرش می آید

سیرجان

سیرجان کرمان را خسرو بن بلاش ساخته است طارم را بلاش بن بلاش بن هرمز بن
فیروز بن ساخته است اسکندریه شهریست که ذی القرنین در کنار دریای فرنگ ساخته
و مناره در آنجا ساخت و آیینه را در آن مناره نصب کرد و از آن آیینه تمام
شهرهای فرنگ را میدید و بر احوالات ایشان مطلع میشد و فرنگیان آیینه را
در آب دریا انداختند و بعد بر حکم ارسطو آیینه را از آب برآوردند و بجای خود
نصب کردند هرمز از بناهای بلاش بن بلاش بن فیروز هرمز است رودک شهریست از
ویکی پسر فود بنام خود ساخته رومیه شهریست که انوشیروان در کنار دریای روم بنوع
انطاکیه بنا کرده از آنجا تا قسطنطنیه یکساله راه است حران قریه البنا از اصفهان که
حوزان پهلوان گنجه ساخته است رقش آتشکده از مینه است و او را [illegible]
که بر راس النعل مشهور است ساخته و در هم بعض منسوب با او است و گویند شهر از لباد عینه
او ساخته است زنگان از بناهای اردشیر بابکان است سلطانیه از بناهای سلطان
محمد خدابنده بن هلاکوخان است و شنب غازان در آنجا است و این گنبد بیگی از
برای سلاح خانه ساخته بودند و ده چوب شاهی ساخت این گنبد است عقد
از ولایت یزد است بانی آن هلاکوخان است سمیرم بانی آن سام بن رام است
و سام ارم آنجا است قطران شهریست بنا کرده شیث و جمعی بت پرستان در آنجا
بودند سلیمان دیوی را فرستاد و قنطس نام تا آن قلعه را از جای برکنده پیش
سلیمان آورد و کند شهریست آباد کرده فریدون در توران و اکنون سیکند
گویند قسطنطنیه نام پسر هرقل قیصر روم است که قسطنطین نام او بود و بانی آن شهر

اورست و اکنون دار الملک سلاطین عثمانی است و باسلامبول معروف است خرم آباد
من اعمال لرستان اورا خرم چهر مشهور بمهرنگار دختر انوشیروان بنا نمود لار
و بل لرکی راه شیراز از بناهای گرگین بن میلاد بن خود است این زمین را کیخسرو
باقطاع گرگین داده بود سنگان رام هرمز است مشهور برومز از بناهای هرمز بن انو
شیروان است بندر عباس از بناهای شاه عباس ماضی است از سلوک صفویه و سابق
براین بندر جرون مشهور بود در ساحل دریای فارس واقع شده قلعه کرم از بناهای امام
قلیخان است تبریز از بناهای اردشیر بابکان است چند مرتبه خراب شده و از آن تعمیر عمارات
از عبد الرحمن بن ابی بکر کرد نائین ابتدای بیابان خراسان است و این بیابان
مشهور بود بدر است قپچاق از بناهای تاتی بن اهو بن اطردین ترک بن سام بن نوح است
قاآنی من اعمال خراسان را قاآن بن خاقان برادر تاتی بنا نموده و این هر دو نام
این دو برادر سوم است قم از بناهای حضرت ابراهیم است و بدعای آنحضرت قم
آباد شد اروس از ولایات سمت دشت خان و عادل جواد است اورا اروس خان
بن چنگیز خان بنا نموده و از اولاد او در آنجا حاکم هستند و عاطبه مردم آن ولایت را اروس
میگویند بلغار از ولایات اقلیم سابع است باسم بانی آن بلغار خان بن چنگیز خان بنا
شده سمرقند از بناهای سمرفار پسر سپهسالار اسعد بن ملک ابی کرب حمیری است
و اسعد تبع الاکبر است و سمرقند در وسط معموره توران واقع شده اطرار در توران
از بناهای امیر تیمور گورکانی است در زمانی که اراده یورش چین داشت بنا نمود
و قبر او نیز در اطرار است ساوه از بناهای ساوه شاه است که از اولاد کیکاوس است

بعد از

بعد از فوت اسفندیار او پادشاه شد و در باب چه ظلم داشت که از ساوه تا کاشان و یزد و ایران
کشیده بود و در شب ولادت باسعادت حضرت رسالت ص خشک شد و این دریاچه بسیار شور
و عمیق و متلاطم داشت بنحوی که عبور از آن ممکن نبود مگر آنکه سالی یک آدم بان دریا
بر اندازند شورش ان فرو نشست و عبور آسان بود دژ سفید قلعه است در ایران
و کوه نید در بابین من اعمال عراق است از بناهای بیژن گودرز گشواد است سهراب
با رستم در پای ان قلعه جنگ کردند و سهراب کشته شد اردستان از جمله استان بوده
و بعضی گویند از شهرستان بوده دار شهر ... است معروف در بیابان از بناهای
اردون بن اهرون بن قارن برادر کاوه آهنگر است سعد قاص دهی است در ولایت
نهاوند و بنام بانی آن سعد وقاص که سپهسالار عمر خطاب بود در وقتی که اصفهان را
گرفت از یزدگرد بن شهریار ان را ساخت الموت الله موت است اله عقاب
و موت بمعنی آشیانه از بناهای ملکشاه سلجوقیست حلوان خراسان از آثار
قباد بن فیروز است کازرون از آثار فیروز بن یزدگرد است زیبا بانی اول از
نام داشت پادشاه زاد بود با اتفاق برادرش که ... نام داشت ساختند و بعد
از اتمام بر سر تسمیه گفتگو کردند حاکمی از زبان قرار دادند که باسم ... بخوانند
و منسوب به الجار زانی که هر دو شریک باشند و از آنکه در شیراز است و بنا کرد
و از زنبور بزرگ را میگویند و ریز زنبور کوچک را میگویند و ریا در لغت عرب بمعنی بزرگ
شلیل است کوفه در قدیم کوفان میگفتند و عرب هر جا را کوفه میگویند که کوفه
از بلندی دیوار ها و استقامت بنای او و جمعیت مردم که این را ساختند

بانی نام سمی نشد و در سعد است که چون اراده کردند که بنا کنند کوفه را گفتند بکوفوا ای اجتمعوا
یعنی اتفاق کنید در ساختن این شهر او از بناهای نمرود بن کنعان است مرند از بناهای
لهراسب گشتاسب است کلپایگان مشهور بجره از بناهای همای بنت بهمن بن اسفندیار
ساخته و در لغت عرب جرفادقان میگویند کابل از بناهای مهراب شاه است جد مادری
رستم بن زال و مادر رستم رودابه نام داشت سیستان سجستان نیز میگویند و کوه کنابد
در آن موضع است که جنابد میگویند از بناهای دستان بن سام بن نریمان است
دیار بکر در ولایت جزیره در زمان خلافت ابی بکر بنا شده و بنام او موسوم گشت
ساباط مداین از بناهای بلاش است شهر استونا اصطخر مشهور بهبر جوالسکان(?) از بناها
ی همای بنت بهمن است گنجه از بناهای قباد بن فیروز است دارابجرد که داراب میگوید
در فارس از بناهای داراب بن بهمن است سامره او را سر من رای میگویند یعنی
هر که ببیند مسرور شود از بناهای معتصم عباسی خلیفه هشتم است و اکنون خراب است
و ایوان معشوقه او باقیست غزانیه(?) در حوالی سامره او را سلطان محمود غازان ابن
هلاکوخان بنا نموده نهاوند(?) از بناهای ... بلاد بن ابراهیم است و معمر قادسیه را
او نیز کرده و بعضی میگویند قادسیه نیز از بناهای اوست و بعضی میگویند که وی ارسن(?)
حصار است آمل مازندران و بنای آبادی طبرستان از طهمورث دیو بند است
کاشان از بناهای مالک اشتر است و بعضی نسبت بابراهیم بسرکی میدهند قتادیه(?)
از توابع بغداد و بانی آن مختار بن ابی عبیده ثقفی است در سنه شصت و
پنج هجری بنا نمود دارین(?) حصار و کرمان ته نیز میگویند از بناهای نمرود بن کنعان

ساری

ساری مازندران از ابنیه کیومرث است و بعضی نسبت بطهمورث میدهند سلطانیه از بناها
ی سلطان محمد خدابنده ابن ارغون هلاکوخان است زواره از توابع اردستان از بناهای زوا
ره بن زال است برادر رستم ارکنگ دز(?) از بناهای افراسیاب در کتب شکل است و بعضی میگو
یند کنگ دز چین است از بناهای سیامک بن هوشنگ است قندهار نیز از بناها طهمورث
است تفلیس دار الملک گرجستان از بناهای ذو القرنین است خوارزم
از بناهای هوشنگ بن طهمورث است سرخه سمنان از بناهای سرخه بن افراسیاب
است نیشابور از بناهای شاپور بن اردشیر است و نی بمعنی شهر است کرمان از بناها
ی کرمان بن سام بن نوح است شوشتر و شوش بانی ابتدا هوشنگ بن سیامک است
دزفول و سلیقی برد از بناهای جمشید است دمشق بکسر دال و فتح میم و سکون شین
قصبه شام است بعضی از علمای میگویند نام ابن دماشق بن نمرود بن کنعان
است که دمشق را بنا کرده و بعضی گفته‌اند که دمشق غلام حضرت ابراهیم که
سیاه حبشی بود و نمرود بآن حضرت بخشیده بود و در وقتی که از آتش بیرون آمد آن
غلام دمشق بود بنا کرد پس بنام بانی موسوم شد حصار خضر(?) از ولایت دیار بکر یکی
آن کیکاوس است ابهر از بناهای دارا بن داراب است از اعمال آذربایجان است
سرو از بناهای اسکندر بن داراب است که دارا و ... معاصر او بودند
شهربابک میان فارس و کرمان منسوب باردشیر بن بابک است اول ملوک
ساسانیان است ادرنه ده روز راه بقسطنطنیه دارد از بناهای سلطان
سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم است قاهره از بناهای سلطان قانصو

پادشاه مصر و شام است و از توابع مصر است حلب از قلاع جزیره باقی ال ابراهیم
کوره است دهلی هندوستان از بناهای رای اعظم است و پسر او دهلی اسم کار بوده
در زمان نوشیروان بنا شده خوره فارس از بناهای اردشیر بابکان است و عضد
الدوله دیلمی طلبید عمارت قلعه او کرد و او را فیروزآباد نام کرد خوزستان کوره دستجرد
و میان بغداد از آثار هرمز بن شاپور بن اردشیر است بلاد فیروز که در بین کهریار
منسوب به بلاد بنی فیروز است مرغزار بابک که در حدود اصفهان منسوب به بابک است
نهر بابک او را شاپور بن اسکندر روان کرد طریق در دریای فارس منسوب به اردشیر
بابکان است جزایر در بار بکر افغان منسوب به اردشیر بابکان است نجف اشرف علی ساکنها الف
التحیة در کوفه و در زمین بلند است که واقع شده و بعد از آن دریا بوده
مشهور به نی و در ... شیخ صدوق ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که نجف کوهی بود که در آن کوه پسر نوح ع گفت ساوی
الی جبل یعصمنی من الماء که ظاهر لفظ آیه کریمه اینست در حین نزول طوفان
پسر نوح ع گفت که زود پناه میبرم و جای میگیرم و میروم بر بالای کوه که نگاه
میدارد مرا از آب طوفان یعنی مرا غرق نمیشود در روی زمین از این کوه عظیم
تر نبود پس خداوند عالمیان وحی فرستاد باین کوه که ای کوه تو پناه میاوری
پسر نوح ع را و پناه بمن نمیاوری آنکوه پاره پاره و قطعه قطعه شد و بطرف شام
رفت و کوه ریگ روان شد و بعد از آن دریا شد موضع کوه و دریائی نام داشت
و بعد از آن خشک شد یعنی ای دریا ... و بعد از آن آن موضع را نجف گفتند

دیگر است

و بکثرت استعمال و خفت لسان نخف شد بنای عمارت آن را نسبت میدهند باسمعیل
سامانی از ملوک آل سامان و همچنین تعزیه جناب امام حسین ع در زمان او در ایران
شایع شده و بعضی نسبت بنا را به سلطان لیث صفار میدهند و بعضی بسلطان محمود
سبکتکین آتشکده از در دستان و قلعه ای در دو در اصفهان و آتشکده در مارنان
مارنین اصفهان از بناهای اردشیر بن اسفندیار بن گشتاسب است برکه قزوین
و بعضی بگیلان که اکنون گرجیان میخوانند و خشک کرد آب آنرا شد رود منسوب
باردشیر بابکان است سیدکوار فارس و طیبا حدود بصره از بناهای اردشیر اسفندیار است
دماوند از بناهای کیومرث است و چاهی در آنجا هست در بالای کوه آن بلند که گویند
ضحاک ماردوش در آنجا حبس است و از حرارت دهن آن مارها ... بلند
و کوکرد در آنجاست و اهل کیمیا میگویند که از اصل آنجا کسی تواند کوکرد آن را بدر
آورند کوکرد احمر است و اکسیر کیمیا است مظهر فارس و قلعه یاران نیز از بناهای
کیومرث است قلعه سمرقند و دیوار در میان ایران و توران و آتشکده در بلور
بعراق از ابنیه گشتاسب بن لهراسب است و بعضی قلعه سمرقند را نسبت به اسکندر
میدهند کوار شیر که در اول بردشیر میخوانند منسوب باردشیر بابکان است شهرستان
بفارس از بناهای گشتاسب بن لهراسب است شهرک به قرار ... بفارس
نیز از ابنیه گشتاسب است اهواز بعضی گویند شوشتر است و بندر دو مرغان بحو
رستان از ابنیه اردشیر بابکان است شاهنشاه ... این سبعه هست و کسی ... کردآباد
در مرد از بناهای طهمورث است شاه شاپور و جندی شاپور خوزستان از بناهای

شاپور اردشیر بن ساسان است شهر لد در شام که بیت المقدس در آنجا است
از بنای حضرت یوشع است قبر خلیل مقابر انبیاء عظام است و از بنای
حضرت خلیل الرحمن است ایوان از بناهای انوشیروان است و از بدایع شنیعه
است که اکنون خرابه طاق کسری را در آنجا بنا کرد حمص از ولایت شام
از بناهای خالد بن ولید است مشهد بوشهر از صمصام الدوله دیلمی است از
مسکد دار الملک نعمان که در عمان واقع است فرنگان پرتگالی بنا نهاده‌اند
و ناصر بن مرشد عمانی از خوارج تجدید عمارات و قلعه او را کرده و از فرنگان
گرفته هرمز از بناهای هرمز انوشیروان و در دریای فارس واقع است و از
اولاد او در آن شهر و قلعه حاکم بودند تا زمان شاه عباس ماضی حبش و زنگ
از فرزندان حام ابن نوح اند و بنای ایشان [illegible] و ولایت [illegible]
و این طایفه سیاه‌اند و جعد موی‌اند صنعاء یمن از بناهای [illegible] ملک
ایوب حمیری است از ملوک یمن قسطنطنیه از بناهای [illegible] ما قدونیه
از بناهای فیلقوس رومی پدر ذی القرنین است انطاکیه [illegible] از بزرگان هم
او بوده و تعمیر عمارت از [illegible] در [illegible] از ملوک [illegible]
میدهند و بعضی نسبت بطغرل ارسلان بن طغرل بن ملکشاه سلجوقی میدهند
آنچه از بلاد و امصار [illegible] ضبط نموده بودند [illegible] اکثر بلاد
و امصار که در جهات متفرقه از [illegible] افتاده‌اند و در این زمان اثری باقی
نیست بابل چون [illegible] در انقلاب [illegible] رفته‌اند [illegible] قراین از آن نسبت بحضرت

سلیمان

سلیمان بن داود ع میدهند که دیوان از او ساختند و او را خراب کرد قطران از ولایت دریای
عمان [illegible] و در آن بسیار شده‌اند و [illegible] بسبب حضرت سلیمان ع
قسطنطین نام [illegible] او ساخته و قلعه او را کنده و بخدمت حضرت آورده و شهر را خراب کرد
سدوم و چهار شهر دیگر که پنج شهر باشند در هر یک از این شهر صد هزار مرد سپاهی بوده‌اند
و از بلاد حضرت لوط [illegible] بود جبرئیل برکند این شهرها را بفرمان الهی [illegible]
این [illegible] هند و کرمان واقع بود یونان را حضرت اسکندر ذی القرنین
آب بسته خراب کرد بربر نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع میدهند که او فتح و خراب
کردند سبا از ولایت یمن در زمان ذو المنار حمیری سیل از [illegible] خراب کرد
و آب افتاده خراب شد حضرموت از ولایت یمن بسبب کفر ورزیدن اهل آن ولایت
حقتعالی آتشی فرستاد آن ولایت را با خلقش سوخت کوفه [illegible]
[illegible] تا خراب کردند مداین [illegible] ابو جعفر منصور دوانقی در حین ساختن بغداد
خراب کرد و بغداد را ساخت اصطخر از ولایت فارس را حضرت سلیمان ع خراب کرد
احقاف از قوم هود را خداوند عالمیان از باد خراب کرد ارم و مملکت [illegible]
خداوند عالمیان [illegible] که جبرئیل از صیحه خراب کرد ری را ملوک مغول خراب کردند
و بعضی آنرا بچنگیز خان بن جوجی نسبت میدهند طوس را ملوک آل سامان خراب
کردند دمشق را امیر تیمور گورکانی قتل عام نموده و بعد از قتل خراب کرد و [illegible]
بعد از آن از اولاد برقوق پادشاه مصر تعمیر کردند هزار ستون فارس را حضرت سلیمان
خراب کرد [illegible] در آخر ربع مسکون در ساحل بحر [illegible] از [illegible]

خراب شد جرجان معموره قلعه هرمز در ایام [illegible] خراب کرد [illegible] خراب کرد ساباط
در ایام حجاج ملعون خراب شد واسط در ایام سلطان احمد جلایر پادشاه بغداد
خراب کرد تکریت در خروج چنگیز خان خراب شد ساوه را هلاکو خان خراب کرد [illegible]
شابور را امیر تیمور خراب کرد گرگان در ایام ملوک طوایف خراب شد همدان
بعد از [illegible] خراب شد حلب در ایام [illegible] قتل عام [illegible] خراب
[illegible] خراب کرد [illegible] خراب کرد [illegible] بعد از [illegible]
خراب شد [illegible] خراب کرد غزنین را ملوک آل بویه خراب کردند خوارزم
را چنگیز خراب کرد استنبول را طاعون خراب میکند و بتسلط حضرت صاحب الامر [illegible]
از ولایت هند قحط خراب میکند اصفهان از ظلم ملوک خراب میشود و بعضی میگویند بعلت
[illegible] آب خراب میشود شیراز را خوارج از دریای عمان خروج [illegible]
میکند قم را آب خراب میکند کاشان [illegible] را ریگ خراب میکند حلب بعلت [illegible]
خراب میشود بغداد را قتل عام خراب میکند بیت المقدس را دجال ملعون خراب میکند
آتشکده فارس در ولادت باسعادت حضرت رسالت ص خراب شد و [illegible]
طاق کسری در تولد آنحضرت چهارده کنگره او افتاد و آخر منصور [illegible] خراب کرد
تبریز از زلزله خراب میشود مداین را منصور عباسی خراب کرد [illegible] روم
خراب میشود [illegible] در ذکر [illegible] ملک علام [illegible]
نموده‌اند [illegible] سلطنت را [illegible] در زمان
لوط ع [illegible] قاضی [illegible] صدارت [illegible] در زمان ملکشاه

سلجوقی

سلجوقی اشراف و فضلا و سادات و علما را احضار میفرمودند و رفتن این طایفه
بخانه ترکان خفیف بود لهذا منصب صدارت را وضع نموده سید و فاضل را [illegible]
در مجلس این قوم گردانید شیخ الاسلام در ایران از مخترعات شاه طهماسب است
عسس و شبگردی از مخترعات عمر خطاب است [illegible] وضع نمود
وضع نمود نوروز از مخترعات جمشید است [illegible] وضع نمودند [illegible]
و موسیقی از مخترعات [illegible] حکیم است شطرنج از مخترعات حکیم [illegible] است
نرد از مخترعات حکیم ابوزرجمهر است طبل از مخترعات اسکندر ذی القرنین است
کرنا از موضوعات جمشید است سنج از مخترعات فریدون است کشتی از مخترعات
حضرت نوح ع است [illegible] از مخترعات خلفای بنی عباس است بالاپوش
آستین بلند نیز از مخترعات خلفای عباسیه است تنباکو از مخترعات فرنگ [illegible]
و چون این طایفه [illegible] در دریا بسیار [illegible] و فضلات و رطوبات بلغمیه [illegible]
[illegible] فضلات و جوارح ایشان [illegible] تنباکو را وضع
کردند [illegible] باعث [illegible] ایشان [illegible] و بعد از آن
[illegible] و اکثر ایشان را [illegible] بعد از آن
[illegible] تنباکو [illegible] معروف است
نوره کشیدن را نسبت بحضرت ابراهیم ع میدهند و بعضی میگویند حضرت سلیمان
دیوان را [illegible] امر نمود تا از برای بلقیس [illegible]
[illegible] تنبان از مخترعات حضرت ابراهیم است و سابق بر آن [illegible]

کمپوشید بند باروت را حضرت جعفر طیار اختراع نمود حقه را شیخ حسن شاذلی که از بزرگان
اهل تصوف است پیدا کرد تفنگ را زنده پیر احمد جامی اختراع نمود زره از معجزات
حضرت داود است زنبیل بافی از مخترعات حضرت سلیمان است و آن حضرت بزنبیل بافی معاش
میکذرانید حمام از مخترعات جمشید است سفیدگری از معجزات حضرت شمعون است
کوزه سفال و مجامع از معجزات سلیمان است ضباطی و صنعت جوالاکی و کرباس بافی و
چیزه را او ذاته کشید از حضرت ادریس ظاهر شده نان پختن خاکینه از موضوعات ا
ابلیس است که از برای ضحاک ساخت کاغذ از معجزات حضرت امیرالمؤمنین است
کل مخدوم در زمان ارساطیس پادشاه یونان ظاهر شده و بعضی میگویند که کل مخدوم خاک قبر اسکندر
فیلقوس است بلی و بلخش از مخترعات افلاطون الهی است بیجون در زمان نوح
مرکب اند کبوده از مخترعات کیمیون کو دور کو دارد است درو فیثه که بتوران برده گیخسرو را
بیاورد لواط و قمار و کبوتر بازی و گاو بازی و طفیلی از کروه دلقک لگان و سیخ جستن
کوبیدن که بر او لیس سیاه بصورت دستار و فقیه کردن و تیغ زدن و پا کشیدن
و صفیر زدن از عقب دم و شیشه از دهن بند کردن و جوزی بازی و کوچک
بدوش انداختن و کلاه نمد بر کذاشتن و قمار بکوی از اینها همه از بدعت قوم
لوط است گردن قبیله از مخترعات شاه اسمعیل از ملوک صفویه است کاتبی آستین کوتاه
از مخترعات شاه صفی صفوی است طلا و نقره با هم جمع کردن که باصطلاح صرافان
نقده میگویند از معجزات حضرت امیرالمؤمنین است اهداب از بدعتهای عثمان
است و بعضی نسبت بعمر خطاب میدهند عشاری و طغا از بدعتهای یخف نصر بادی است

بابل است نیزه و علم از مخترعات کیومرث است آینه از مخترعات بلیناس حکیم است انگشت
از بدعتهای کشتاسب است حصور سنجاب از موضوعات و زنان زرکیانی با فقیتان نوع [illegible]
شراب و خربزه در زمان جمشید ظاهر شده و نام شراب در لغت فرس شاه دارو است
نعل بند اسب از مخترعات جمشید است ترکمانی از مخترعات منوچهر است کتابت حضرت
آدم پیش از ابن کتابت میفرمود و از انکشت و حضرت ادریس بقلم کتابت کرده و از ارسطو و بعد از
اسکندر خط یونانی را وضع کرد و علم را بکتابت برده بر لوحت نوشت تصویر و نقاشی
در زمان مانی نقاش ظاهر شده و بدانی سبب معجوب شده که تعزیه امام حسین در زمان
سلطنت اسمعیل سامانی در ایران ظاهر شده الش در زمان فرعون ظاهر شده شطرنج
در ایران زمان انوشیروان ظاهر شده قصه از مخترعات ابو علی سینا حکیم است نوبانه را نوبت
که این بازی [illegible] الان فرنگ [illegible] با جار ظاهر شده و بعضی نسبت [illegible] اسپاه
نبل میدهند دفتر از مخترعات معویة ابن ابوسفیان است ریش [illegible] و سبیل گذاشتن
از بدعتهای معویه است و بعضی نسبت بقوم لوط میدهند و اول اصح است تضعیف کتاب
و کتابت بطلا از مخترعات یاقوت مستعصمی است که ملک الکتاب است ختنه کردن
از سنتهای حضرت ابراهیم است سلطانی از سنگ شتری و تیهای شبیه برنگ آلکی
از موضوعات رود ست است موی السر بلند از طریقه نصاری است ناقوس
از بدعتهای سیحیان است سیاه پوشیدن از بدعتهای نصاری است و در آخر بنی
عباس رواج دادند آهنگری از مخترعات کاوه آهنگر است کشتی گرفتن و دور زش
کردن که عبارت از جان کندن است از بدعتهای شیخ محمود پیرباوی است

آسیاب از مخترعات دیوان است خطاطی نیز از مخترعات اهل سبانیت که در زمان حضرت سلیمان
ظاهر شده ثقب و غار کردن در کوه از مخترعات قوم عاد است ادوم و انوشیخ از از میل و کرمیل
وزرا ضحاک اند چون هر روز دو آدم میکشتند و مغز سر از ایشان را ماران که در دوش ضحاک
بودند میدادند وزرا او شرط از سفارش ضحاک جای آورده یکی آدم را رها میکردند و کوه
میفرستادند و در عوض کوسفندی میکشتند و مغز سر او را ممزوج بمغز سر آدم کرده بماران
ماران میدادند و آن ادمیان دو طایفه شدند و در عالم کم شدند و در جهای [illegible]
شدند گویند کردان از طایفه از میلند و کردان اراز اد کرده های کرمیل و در اخبار و احادیث
معتبره وارد شده است که طایفه کردان فرقه از جنیان اند که خداوند عالم پرده از ایشان
برداشته و شبیه بانسان شدند و [illegible] دادوستد و معامله کنند مناره
از مخترعات نمرود است کازامبر را از دست راست کیو بر روی هم گذاشته [illegible] وضع کردند
ارده وید از مخترعات ابلیس ملعون که بتعلیم ضحاک جمشید را بتخته بریده دو پاره
کرد و بعضی میگویند ابلیس ملعون تعلیم قوم زکریا نمود و آن حضرت را با اره دو پاره کردند تخت
کلاه تخسیان از موضوعات تیمور لنک ال نجی است علم سحر از تعلیم هاروت و ماروت است
کم دادن از بدعتهای قوم شعیب است تنبک از سازهای عجم است با طنبور [illegible]
بدعت معلوم نیست علم رمل از معجزات حضرت دانیال است تسبیح لگاری از سنتهای حضرت
فاطمه زهرا است که آنحضرت از خاک قبر سید الشهدا حمزه بن عبدالمطلب ساخت سی و سه
دانه و خاک خام لبود و پخته نمود و بند آن از ریسمان کبود بود مهر گلی که بلدی معلا از
سنتهای جلال الدین مطهر علامه حلی است خط ثلث از مخترعات یاقوت [illegible]

معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین تعلیم او نموده بود حلال شتغلی از مخترعات میر عماد
حسینی قزوینی است که در زمان شاه طهماسب ظاهر شده وقف در قران مجید و سر جب
آن از بدعتهای امام سجاوندی است و بنام او مشهور است حلم شتبنی و حرفت ا
اختیار کردن و ترک حیوانی کردن و رهبانی از بدعتهای مشایخ تصوف است
ظروف داوانی چینی از مخترعات فغفور چین است اسطرلاب از موضوعات بطلمیوس حکیم
است چادر نمازی از سنتهای حضرت رسالت است معلق در میان قزلباش از سنتهای
شاه اسمعیل است کرکنجی از مشایخ ابدال کور است و اول شعری که در میان فارسی
کفته این بیت است نظم منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام کور و کنیتم
بو جبله باسیم هدد کرم بیت لطفوقات و معنویات خداوند عالم [illegible] نام مرغی است
که نر و ماده آن یکبال دارد هر کدام یکی بال دیگری را قلابی است و ماده را حلقه
البته از استخوان چون پرواز میکنند نر قلاب را بر حلقه ماده اندازد و پرواز کنند
چون دانه خورند از هم جدا شوند عرب او را لااینفک کویند و تفصیل او را دانا گویند
دیگر چاه طرسیس است که هر کس از آن آب بخورد احمق میشود دیگر چاه بابل [illegible]
بزرگی بر سر دوش ناخن ها دارد و خود را بر درخت معلق او برد و سر کسی [illegible]
خود را خورد دیگر چاه جنبه چشمه ایست که چون بر میشاید آب ان [illegible] فرو میرود
و چون آفتاب بر میگردد [illegible] دیگر چشمه [illegible] باتلاق
روم است گویند مردی حبابی که بان چشمه [illegible] دیگر چشمه [illegible] است
در جهان که اگر صد کس از آنجا آب بردارند و [illegible] کسی [illegible]

حوالی است همه آب شود و تلخ که بر داشته اند دیگر دماوند ولایت ری است که خبر وقت
شربیم باد و رسیده شده برآمده زد دسته شبه چوب آنانکه بر زمین فرو شده و درخت
سبز زند چون انبار او را باز گشته اند درون او سوخته و برابر خاکستر باشد دیگر گاو کوه
هیبت چون بیمار شود بیند در سوراخ مار میگذارد و مار را بخورد میکشد چنانکه آهن مغناطیس
و چون مار را بخورد شفا یابد دیگر فرسیه هوا است که بنام مشهور است که از توابع دامغان
است هرگاه که نجاست در آن اندازند باد سخت چندان باد آید که بیم هلاکت خلق باشد
دیگر پل صراط است که بعد از یکطرفه سنگ ساخته اند هرکس بران پل گذرد او را قی
آید و نتواند خود را نگاه داشت بسیار کس از آن گرفته اند و دهن و دماغ را
بسته و دوای خوشبو با خود داشته اند فایده نکرده باز قی کرده اند دیگر بامت
سیلی است در دریای بار و عجایب کرنگ و قیس ... هرکس از آن بخیزد بی اختیار
بخندد و عجب آن از اجزای خوانده دیگر دریای اندلس است که از آن عبور نتوانستند
کرد و کشتی کار نکند الا بوقت غروب روز شنبه که ساکن گردد دیگر در سر حد
کوه چند بیاشند که سوار او شوند و پیاده کی نزدیک بیرون دیگر بر ساحل جزیره است
در هندوستان که یکی از درختان جزیره با صدای عظیم و صدای عجیب بیاید که گویم
زهره کم کنم شکافته شود و بعضی گویند که هست در آن جزیره که شبها از آن آواز
و صدای دهل و ساز بیاید دیگر در ایران همه سر باران بیاید و در ایام ...
ازدام کوه و بعضی بهرام برزد و دانیم ... در تمام ممالک ایران هیچکس از آن
نمرده نه از پیر و نه از جوان نه از زن و نه از مرد دیگر آدم کیا ... هست ... زیاده

دارد

دارد و هر دو دست در گردن هم کرده اند و با پاهای عظیم شکل زن و مرد کسولی بران
درخت است که بر زمین شده است از آنها سنگ میشکند اگر آدم بشکند هلاک میشود و اگر تمام
شخص عضو آن سنگ را جدا کنند آدم بمیرد دیگر اردبیل چشمه است در سبلان
بسیار دارد و در آن چشمه آنچه از نی ... و در میان است سنگ شده است و آنچه در
جیحون است نی است و شاخ و برگ دارد دیگر در دریای چین ماهی است که اگر
در شکم او هست گرفته و چون کسی استخوان او بشکند بقدر دو مثقال بخورد که
بعد از آن او زنده شود فوراً چاق میشود دیگر تیر آرش است که پهلوان منوچهر بود چون
افراسیاب با منوچهر صلح کرد و قرار داد که تیری بیندازند که از لشکر منوچهر هر جا
که آن تیر بیفتد سرحد ایران و توران باشد آرش از آمل تیری انداخت تیر و
افتاد در کنار آب آمویه و مسافت این چهل روزه راه است گویند که آن تیر را چو
فرساخته بودند و جلدی ... انداخته بودند در طرف صبح بسمت مشرق انداخت
... افتاد دیگر ایوانی که ... دارد ...
جدی افتد هر روز سار در آنجا بیایند و بر منقار ... دانه زیتون ... که در آنجا
طلب میبرند که بانتظار دیگر اهل آن شهر جمع میشوند دیگر در دریای چین زنی
هست که ... میبایند و در کنار کوه آنجا بازی میکند چون روز میشود بیرون میروند
بجای خود دیگر در طبرستان آبیست که چون صدا کنی بند شود و چون نعره زنی
بر طرف شود قطعاً دیگر و سیدان شهری است از توابع کرمان که در آنجا غاری است
و صدائی میآید و از آن غار باد سرد میآید و چون شکافته میشود ...

شاه در است دیگر قره قع در حبشه درختی است که در سایه آن آبی بید ار شود و بطنی
عنبر گویند دیگر وزغ کوهی است که هرچه طلب کنی و صدا زنی جواب بر وفق مطلب آید
دیگر خرموش نوعی از موشی است که اگر به جانب میکشد و غالب آید دیگر در باره ساوه
بود که هر سال یکی کس را در آن غرق میکرد ... تا از زلزله ویران ... دیگر
سرخاب برجی است ... رنگ که گویند چون زنان حیض شوند تمام شب از آن جهت
جدا باشند و ... ولیکن آواز دهند و بسمت کوه آواز قصد ملاقات هم آیند اما
نتوانند و تمام شب بیقرار باشند و چون از حیض جدا شود جفت دیگر بگیرد و اگر اصلاً
جفت خود را در آتش بیند او نیز خود را در آتش اندازد و ما روز با هم ملاقات کنند
دیگر سر سه خاک ... است که طلا از برای خسرو پرویز ساخته بودند هرگاه بکسی از چشم
کشیدی تا که عمق زمین را بدیدی و تا کسی چنین بودی دیگر سرخ بقطب
بیشتی الاست که در موضع بامیان کابل در سر حد بدخشان می باشند و هر کدام
پنجاه ذرع ... و اندرون آن ... است و کف پای آن ... سوراخ دارد که
بانورون میروند و در تمام اعضای ... میتوانند ... دارد و عرب
او را یغوث و یعوق میگویند دیگر سنگ ... عمارتی عظیم است در هندو
ستان که ستونهای آن یکپارچه است هر ستونی را هزار مرد نتوانند برداشت گو
یند این عمارت را دو کس ساخته اند مردی و زنی ... تمام
داشته است دیگر در ... موضعی است و جزیره دارد که درختی چند دارد
که بار آن ... مرغ است دیگر ... ان نقره است و آب آن

بالسیاب

بالسیاب مخلوط است هرکس از آن بخورد بمیرد و این بیابان در سمت جنوب است
قصر خورنق است که سنمار بنای آن را برای نعمان بن منذر ساخته است و به نوعی که
در طرف صبح تمام قصر کبود مینمود و بوقت عصر زرد مینمود دیگر عوج بن عناق است
و عناق دختر حضرت آدم بود و عوج چهار فرسخ قد داشت که ... سه هزار ...
بارید و پیش از زمان طوفان تا ایام حضرت موسی زندگی کرد که سه هزار سال باشد
دیگر سنگ ... است که ... هر قبیله که از آن سنگ آب دهند چون بر سنگ
زنند مطلقاً آواز نمیدهد و در سنگ باشد ... دیگر سیام کوهیست ... و
وتا شکند مقنع خراسانی که او را حکیم بن عطار میگفتند بزور سحر و شعبده مدت دو
ماه از چاهی که در عقب کوه کنده بود ماهی برمی آورد و از پی آن کوه طلوع میکرد و تا
فرسخ توران ماه ... دیگر شاه کوه آن کوهی است که دروازه خسرو پرویز بود چون
او را برشته میکشیدند و بر پای ... بعد از سخن گفتن بیابان ... گوسفند بسیار
از همه جنس از مروارید و یاقوت و مرجان بود و ... دیگر ... شب تاب ...
شبیه پروانه و دنباله آن در شب ... گویند ...
فضله او است و او را بعربی ... گویند که چون سهیل طلوع کند آن جانور
بمیرد دیگر ... که در باب ... باشد ... بران اندازند چندان ...
و شورش کند بیم هلاکت ... باشد دیگر ققنس مرغی است که منقار او صد و شصت
سوراخ دارد و بر بالای کوههای بلند مینشیند و باد بر منقار او میوزد و صداها
عجیب بر میآید مرغان بر دور او گرد میشوند از برای طعمه هر مرغی که بخورد ...

بشکوفد و بیفتد و زرد و گویند هزار سال عمر میکند چون درخت مردان الخ همه بسیار جمع میکنند و
بر روی آن می‌نشینند و بال بر هم میزنند و صوتی خوش میدهند از بال او آتش بر میزند
میافتد و او میسوزد و از خاکستر او بیضه بیرون می‌آید و جفت میدارد گویند حکیم فیثاغورث
موسیقی را از آن فرا گرفت کاشمر درختیست از اعمال ترشیز و فارمد و بیت از کلاه
طوس گویند زردشت و شاخ سرو از بهشت آورده بطالع سعد در آنجا نشاند
گشت متوکل عباسی باستمام عمارت جعفریه سامره حکم بطاهر بن عبدالله حاکم خراسان
نوشت که درخت کاشمر را قطع کن و تنه و شاخها از آن به بغداد فرست جمعی از مجوس پنجاه
هزار دینار میدادند قبول نکردند و آن درخت را انداختند و بوقت افتادن زمین
چنان بلرزه در آمد که بکاریزها و ابنیه الحدود و بناها خلل عظیم راه یافت گویند از عمر آن در
خت دو هزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته بود و در تنه آن درخت بیست و هشت تازیانه
بود و در سایه آن زیاده از ده هزار گاو و گوسفند قرار میگرفتند و جانوران مختلف الانواع زیاده
از حد و حصر در آن آشیانه داشتند چنانچه در وقت افتادن آن درخت از بسیاری
جانوران روی آفتاب پوشیده گشت و هوا تاریک شد چون بیک منزلی جعفریه رسیدند
در همان شب غلامان متوکل را پاره پاره کردند و شاخهای آن درخت را بر هزار و
سیصد شتر بار کردند و خرج تنه آن درخت تا به بغداد پانصد هزار درم شد دیگر
کیوکس درختیست که با بخر جنس نه جفت شود و از اجیاء تا کیوکس نزنند ... فی الحال بار نه
گردد و با او جفت شود دیگر مورجان کوهیست از اعمال فارس و در آن غاریست که از آن
بقدر آنکه مردم وارد شوند در آنجا آب بر می‌آید اگر یک کس باشد بقدر یک کس و اگر صد کس

باشد

باشد بقدر صد کس آب بهم میرسد دیگر وقواق نام جزیره ایست و در آنجا کوه طلا است مردم
آنجا ظروف و اوانی سگان و گاوان ایشان از طلا است و میمون بسیار در آن جزیره
میباشند و مردم ایشان را تعلیم میدهند که خانه جاروب کردن و هیزم از جنگل آوردن
و در آن کوه درختیست که بار آن بطریق آدم و حیوانات دیگر میباشند و از آن
صورتها صداهای عجیب و غریب بر می‌آید و سخنی میکنند و جواب میدهند چنان از درخت
میافتند بار چند آواز میدهند که سخن نمیشنوند و آن درخت را نیز وقواق میگویند و بعضی
گفته اند نام درختیست در هندوستان که هر صباح بار و برگ بر آورد و ایثار کنند
و شام خزان کند بر زمین دیگر نهر ایلاق در دار الملک ختا و ایغور هست هر کس در آن
رود خانه غسل کند مدهوش و بیهوش شود دیگر سمندجان کوهیست در دریای اعظم
شمال بیابان است که این سنگ را به هیچ چیز نمیتوان شکست مگر به سرکه دیگر لارجان کوهیست
در طبرستان که چشمه دارد هر قطره آب که بچکد سنگ میشود دیگر ملکون و شنیده ام که
هر دو اسپی بودند از باد پا و در شانزده جا دشت و بجائی که ملکون مار زنان بود و اسپ بچه
میدان سیابان از سنگ تراشیده ملکون از آن اسپ بر سر نیند و آن اسپ سنگ
با ملکون جفت میشود و ملکون آبستن میشود دیگر در جامع الحکایات مسطور است
که صاحب تاریخ و بالمیر گوید که دو شخص را در حضور من بخدمت صاحب الدوله آورده
بودند که پشت ایشان بهم چسبیده بود و عمر ایشان به بیست و پنج سال رسیده بود و اکل و شرب
و بیماری ایشان یکی بود دیگر هم در آنجا آمده که در نیشابور آسیائی بود
که آسیابان زانی آنکه در آنجا دخل نموده باشد گردان بود و ایشان اصلاح کنا

واستادی الحاج لذی و بوقت اصباح گفتند که لحق بونس بالبته از گردش باستادی
و هم چنین گفتند که لحق بونس لجار جهه زد فی الحجر لحالت اصبح معاود شد بلوی
دیگر در شهر حله از مسجد شمس منار عظیمی است که هر گاه قسم به پیغمبر خدا یا یکی از ائمه معصوم
علی ابن ابی طالب میدهند که اضطراب کنی آن منار در لرزه در آید و متحرک شود چنانکه
که گویند هم است که بشکند و اگر قسم بیکی از خلفای ثلث یا شافعی دیگر بدهند نجنبد
و الحال هم ایستاده است دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در ولایت مراغه دو
چشمه است پهلوی یکدیگر از یکی آب بغایت سرد بیرون میآید و از دیگری آب گرم
چنانچه در هیچکدام لحظهٔ دست نگاه نتوان داشت دیگر در ولایت ارمنیه قریه
است و در آنجا طایفه هستند که از ایشان هر کدام ریش بیرون میآورد نصف ریش
ایشان سیاه است و یک نصف سفید دیگر در ابرقوه ریست که اکثر مردم یکدست ایشان
از دست دیگر کوتاه تر است و دو گاو با هم جفت زمین را شیار نمیکنند بلکه گاو را
با خر رفیق میکنند و خویش شیار میرانند دیگر در نواحی غور قریه بود که هر گاه آفتاب به حیث
الشرف میرسید شخصی از مردم آنجا طاس در دست میآمدی و اهالی قریه پیش
او جمع گشته بعد از آن آن شخص دست بر طاس میزدی و گوش بر آن داشتی و آن
از حوادث آن سال خبر دادی و جمله موافق افتادی دیگر از ارسطاطالیس نقل
کرده اند که در دیار مغرب موضعی است که نسناس در آنجا میروید مثل نبات
و این از قدرت صانع بدیع نیست دیگر در ولایت زنگبار طیریست کبار در وقت تخم بیضه
می نهد و هر گاه که مار قصد آن میکند که بیضه او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان

برچشم

بر چشم مار میزند که دیده اش کور و از حدقه بیرون میافتد و نیش میکند و هر گاه بچه سر از
از بیضه بیرون میکند مادر پوست را از دو الدهق می نهد و آن مرغ بغیر از درخت جای
بیضه نمی نهد دیگر در جزیره سقلاطبری میشنا که هر گاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ
میآید و در پیش کشتی میپرد و ارباب سفینه کشتی از عقب او میرانند تا بطریق مستقیم برسند
دیگر در حدود مغرب مرغی است که از اقارون گویند هر گاه کشتی طران میشنا میآید و اگر مجال
خوف میرسد تا بجائی منتهی شود که حیوان بدان حرز جانور سا بند سه نوبت بانگ میکند و ملاح
دانسته لنگر میاندازند و به دفع آن مشغول میشوند دیگر در بعضی از توابع مراغه چاهیست که
کبوتران در آنجا میباشند و مردم دام در سر آن چاه مینهند و کبوتر را صید میکنند و عمق
آن چاه همچنانکه زیاده از پانصد گز باشد و روشنائی منتهی میشود و در آن حدود چاههاست
که کمتر از پنجاه گز آب میرسد دیگر زرافه حیوانیست که سر او بشتر میماند و گردن او به پلنگ
و پاهای او بگاو و او را اشترگاو پلنگ میگویند دیگر در کوه سبلان درختیست که هیچ ذی
حیات و جانوران جرأت نمیکند که از گیاه آن خورند چه خوردن نیست با مردن دیگر
در ولایت بالکوبه زمینیست که آتش فرو رفته است چنانچه آتش و دود در هنگام بارندگی آن آتش
برطرف نشود و مرغزار است که چون زمین آنرا بکنند مشتعل شود دیگر هم در ولایت کوبه
کوهیست که شکافی دارد و آبی از آنجا بیرون میآید و پس بارانی در آنجا چون
دود و آنکه بیرون میآید با آب آن مس را بر میدارند و باطراف میبرند دیگر در الکه
محمد سلطان ابوسعید خدابنده در ایران گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو
پای مانند گاو دیگر در زمان سلطنت انوشیروان طفلی متولد شد که سر آن مادم

شبیه بود و دستهای پای او مثل [illegible] و پاهای او مثل گاو و سم داشت دیگر در سور الاقالیم
و عجایب المخلوقات مذکور است که در کوهی از کوههای سمرقند چشمه ایست که در تابستان
یخ می‌بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که بیضه در آن پخته میشود دیگر غریب
دریاییست که در طرف شوک بیضه میشود و افعی آن بیضه را میخورد و بیضه‌ها که
مشابه آن بیضه است بجای او میگذارد و چون بچه افعی سر از بیضه بیرون میکند
و نظر طیران بیافتد میگریزد و اگر افعی از خود را بیابد جز یک تری لوی [illegible]
دیگر در حدود چین دیبانی غریب که اگر در روز نوروز رند را با داشتنها بیند مردم
استدلال کنند که در آن سال قحط و عسرت در میان مردم [illegible] رسد و این تخلف نمیکند
در کتاب یعقوبی مسطور است که طیری در ساری هر روز عاشورا علی الصباح در مشهد علی الامام
حسین میآید و تا هنگام غروب نوحه میکند و بعد از آن میپرد و تا سال دیگر هیچکس او را
نمی‌بیند دیگر در بحری از بحار زنجی مذکور است که در روی آب در طیران می آید تا [illegible]
الحیوان البحری که در سطح آب دهن باز کرده میربایند و در دهنش در می‌آید [illegible]
حیوان او را فرو میبرد دیگر در ولایت روم درختیست که چون آتش شعل شمع میسوزد
و بجای شمع بکار میبرند دیگر در کتاب عجایب الحیوان مذکور است که حیوانیست که
به واسطه بیضه تولد و تولید میکند دیگر در ولایت خراسان سنگیست که چون آتش میسوزد
و از ابدال زغال بکار میبرند و خاکستر آن بدل صابون بکار میآید دیگر در ترکستان گویند
که هر که در آن کوه رود فی الحال بمیرد و هم در آنجا غاریست که هر که در آن غار بگذرد فی
الحال روح از بدنش مفارقت نماید دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در سیاسی

چشمه‌ای

چشمه ایست بر سر عقبه در روزی که آسمان بی ابر باشد در آن چشمه قطعا آب نبود و روزی
که آسمان با ابر باشد پر آب میشود دیگر در ولایت چین کوهیست و در آن کوه دره ایست که از
چین که به تبت روند هر که از جاده آن راه بدر رود فی الحال نفس بر بود و بمیرد دیگر
در بعضی از بلاد بوقتی از اوقات زنی ظاهر شد که سینه و اطراف بدنش پر موی بود
چون عرس و اصلا دندان زیرین نداشت و تحقیق معلوم نشد مردم از اطراف
کشته شده بادرش باوی جمع شده و این تحفه غریب آورده دیگر در ولایت تبت سنگیست که
غریبان اگر او را ببینند چندان بخندند که بمیرند و عقلا از آن مهلکه ایمن باشند دیگر
در عجایب المخلوقات و تاریخ مغرب آمده که در ولایت اندلس بر سر راهی که آن را بادیه النیل
گویند بطلسم اسبی و مردی ساخته اند و مردی با بادبانی کرده هر که خواهد از آن بگذرد
مدتی اشاره کنند که مگذر و اگر روند کلان بدان ملتفت نشوند و بروند در صحرا
رجال باشند هر یک برابر یکی و مردم را هلاک کنند اما از آن سواد مسکن نتوانند
گذشت که بآن طرف آیند دیگر در روم حصنی و در آن حصن خانه ایست و در آن خانه
صورت اسبی را نقش کرده‌اند که ساحب بخت [illegible] را بیند دیگر
در بلده از بلاد که بر خط استوا است کوهیست بر آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن
مناره تقاربی موضوع است و بر سر تقار مرغی از سنگ منصوبست که در منقار خود الحجر
دارد و در آن کوه انجا را الحجر بسیار است و مرغان همه در شکل مرغ سنگی [illegible]
کوه روند چون الحجر گفته شود هر روز از مرغان هر یک الحجری در منقار گرفته بیاورند و
از آن طعام را ندارند تخصیص که موکل بر آن مناره است از آن الحجر جمع کرده [illegible]

ازو ابوده شود و گویند این طلسم را بلیناس ساخته است دیگر در سر بره است که از بلاد هند است
مناره‌ایست که گویند در آنجا گنجی هست و حرزی از سنگ بر سر آن مناره هست و بر سر آن هم خروس از
طلا نصب کرده‌اند هر کس قصد سر آن مناره کند آن خروس در طیران آید و بانگ کند و فریاد
کند که مردم آن شهر بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند دیگر در خزانه خسرو پرویز زمینی
طلایی در دست آفتابه بود که مثل موم از هم میشد و هر چه میخواستند بدان میساختند در زیر
باد هند جزیره ایست که طلا مثل گیاه میروید دیگر کرگدن سوای آنکه سنگش فیل را
بر شاخ خود بر میدارد تا فیل بمیرد و بر وی غش آید و بچه او تا چهار سال در شکم مادر بماند
چون متولد شود بچه بالهام الهی از مادر بگریزد برای آنکه زبان او بسیار درشت است
بران که بلیسد او را بکشد و گویند چون شاخ او را ببرند در جای شاخ حیوانات
مثل اسب و گاو بیرون می آید این قول بحث بدروغ شبیه است از صنع الهی بعید
نیست و العهدة علی الراوی دیگر در حدود بلور رود بار باهم کنار درخت بید رسته سیر
هر مریض که کوفته از آن خورد عاجز شود دیگر در سانکرالی الک آورده است که در
زمین قوم عاد بر طلسم مناره‌یی از مس ساخته‌اند و در آنجا سواری از مس ساخته
چون ماههای حرام آید آب از آنجا بیرون آید و چون ایام آن منقضی گردد باز بسته
دیگر بلوک روم وقتها حکما عرب طلسمی کرده بودند در خانه و هر بار [illegible]
قطع [illegible] شد پادشاه آخر روم از آن [illegible]
علما نصاری التماس کردند فایده نکرد چون در گشودند تمثالی چند دیدند [illegible]
شتر سوار و اسب سوار بعد از اندک زمانی لشکر عرب ولایت آن را مفتوح کرد

دیگر

دیگر در حدود اسکندریه چشمه ایست که صوف آن را صاحب جذام بردارد و با شوربا بخورد
از آن زحمت رهایی یابد دیگر در کوه لبنان درخت میوه دار بسیار است و خود بخود میروید اما
بسیار بی طعم و بی مزه است و چون آن میوه را به شهر برسانند بسیار خوش طعم شود
در ولایت اندلس کلیسیا ست در صحن او درخت زیتون و چشمه آب یکبار آب از آن
چشمه بیرون آید و درخت را شق کند چنانچه در آن روز درخت سبز شود و بر دهد و از
حاصل آن درخت اهل آن کلیسیا تعیش کنند دیگر در مسالک الممالک مسطور است که در قبله
بیت المقدس سنگی سفید است که به قدرت در آنجا نقش شده است لا اله الا الله محمد رسول الله
نوع حمزه و معلوم است که انسان این نقش نکرده است دیگر در حدود مغرب حیوانیست
که چون آفتاب طالع گردد ولدی از او متولد شود تا غروب زنده باشد و بعد از آن بمیرد
و بوقت صبح [illegible] ولدی متولد شود و با هنگام غروب شمس بمیرد
و پیوسته حیات و ممات آن جنس حیوان بدین دستور باشد دیگر در ماوراء اقلیم سابع
انسان چند هستند که بال دارند و در سوراخها با کوه [illegible] اند چون بیرون آیند
بپرند اما تمیز بعقل و نطق نباشد در بعضی از جبال هند چشمه ایست که هیچ شود در
سوراخی فرو میرود و اگر آب آن را بر دارند و شب نگاه دارند سنگ سفید میشود دیگر
در ولایت سودان گیاهیست که اگر بسوی آن دست دراز کنند خود را از زمین جدا کند
و اگر دست بردارند خود را بلند بکشد و بیخ آن سم است دیگر در حدود کرمان درختیست
که برگ آن مشابه برگ صبر است و آتش این چوب را نمیسوزاند دیگر در تیه بنی اسرائیل
دو درختست که برگهای آن مرغی میشوند مثل چلاوک تا چهل روز استعداد دارند

بعد از ان منقطع میشوند دیگر در حدود بربر درختیست که برگهای آن مثل سنگ ریزه است
در طعام کنند و بخورد نخجیر اند کر شود تا یکماه و هیچ دوائی او را مفید نباشد چون یکماه
شود خود بخود از ان مرض زایل شود دیگر در دیار مصر کوهیست که آب شیرین از شکاف ان بیرون
میاید چون جنب یا حایض بکنار آب برسد از جریان باز ایستد دیگر در تاریخ مغرب آمده است
که در جزیره بحر الجزایر سیح ساخته اند به بلندی یا صد گز و بر سر آن میل صورت آدمی ساخته اند
که در شب آن میل فروزان باشد و طلسمیست در صنعت آن بغایت و سبع و قبه بزرگ دارد و
پیوسته کلاغی بر سر آن قبه باشد و در ازکیفیت انوا خاسته بقدر رهی که بدان جا رسد غراب بانگ
کند و مردم ان طلسم را خبر شود طعام آورند و کیفیت ان را ندانند دیگر
در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر کانه عرب یک روان است و در زمان سابق بر دی
از سنگ رخام ساخته اند بسیار مهیب و با فسون راه راجیان بسته اند که رنگی روان از ان
موضع نمیتوانند گذشت که باد آن ها ضرر رساند و این تمثال را از غایت مهابت ابو الهول
خوانند دیگر در جامع الحکایات از کتاب تفسیر نقل صنیع ذکر نموده که حکما در عهد
شهر از ممالک غرب دو طلسم ساخته اند در یکی صورت بطی بود که چون غریب و طرد بدان کار
آمدی ان بط بانگ کردی و مردم از حال او خبر شدندی دوم طبل بود که اگر کسی را چیزی
گم شدی دست بر آن طبل زدی آواز آمدی که دزد فلان کس است و آن در دی
سیم آینه بود که هر که را عزیزی بودی و سفر رفتی و مدت سفر متمادی گشتی و از حال او
خبر نداشتی در هر سال یک روز معین در ان آینه نگریستی و حیات و ممات و حرکت و
حرکت عزیز خود معلوم و مشاهده نمودی چهارم حوض بود که اگر سه سفری بود که بمردد

بر کنار

بر کنار ان حوض ساخته و در ان حوض جوئی مانند جر و گلاب و شراب و سرکه و جلاب
شربت و امثال ان ریخته ساقی هر کس را از ان جامی و جهد برکرده میداد همان خود
در یاکه میخواست بار ریخته بود پنجم غدیر آبی بود که حاکم بوقت داوری در کنار آن
نشستی و مدعی و مدعی علیه فرمودی که پای در ان غدیر نهند صادق را آسیبی نرسیدی و کاذب
غرق شدی ششم بر غدیری بود درختی بود بلادی که هر چند در تحت تصرف داشت اطراف
ان ملک شسته بود اهل ان شهر که با نرد و فی تفکر دیدی نمود چنانی از ان غدیر با
انصوب راس صنع و ان شهر غرق شدی با هفتم در دار الملک حوضی بود
بر در بارگاه او نشسته بودند که هر چند خلق بر حوالی آن است و ندان در ضمن
ان سایه افکندی و با وجود این نعمت ها و حکومت با دشاهی دعوی الوهیت کرد
تخت ظاهری خسرو پرویز این صنعت داشت که آن حال بروج دوازده گانه و سبعه
سیاره در آن نقش بود و هر چه شکل جای آمدند در سایه آن تخت جا بیکر قسمه و چند
سیاه بسیار بود سایه زیادتر میشد دیگر در بعضی از بلاد درختیست که برگهای ان مثل
لخچهای سنگ است اگر شخصی در هنگام شدت سرما در زیر آن بخواب شود از برودت
متضرر نمیشود و اگر در وقت گرما به خواب رود از سردی ان ضرر یابد و اگر آتش در زیر
ان درخت افروزند فی الحال باران بسیار آید دیگر در حدود هندوستان چند است
که فرج ان بسیار تنگ است و چون بار ان حامله گیرند فرج دیگر را اگر گاه میدارد
و بیرون کشیدن ممکن نیست بکشادن زن دیگر در بعضی از بلاد چین طلیح
کرسته و ملخ و مگس در بیرون شهر بسیار بود و با خیل شهر نشود با نگاه بر جر از شهر

منهدم شد و دیگر اظهار گشت و در ان دیگ تمثال این جانوران بود اهل شهر انها را
درآوردند فی الحال شهر پر از پشه و ملخ شد مردم دانستند که حال چیست لابد آن تمثال ها
در دیگ کردند و در موضع خود گذاردند هر آینه پشه و ملخ که در شهر آمده بودند مردند و دیگر پیدا نشد
خاتمه در ذکر مسوخات که این نیز از عجایب کلی صنع الهی است که الحال دیده از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقول است که حیواناتی که مسخ شده اند دوازده صنف اند اما فیل پادشاهی بود که
زنا و لواطه میکرد دوبس اعرابی بادیه نشین بود که دیوثی میکرد خوکی زنی بود که با شوهر خود
خیانت میکرد عمل حیض و جنابت میکرد زنبور مرد نمامی بود که مردم را میگزید سهیل مردی
بود که در یمن عشاری میکرد زهره زنی بود که مردم میگویند هاروت و ماروت از و فریب خوردند
میمون جماعتی بودند از بنی اسرائیل که در روز شنبه شکار کردند سوسمار گروهی بودند از بنی
اسرائیل که در زمان حضرت عیسی چون مائده از آسمان نازل شد ایمان نیاوردند و مسخ
شدند یک گروه از ایشان بدریا رفتند و دیگری بصحرا عقرب مردی سخن چین بود زنبور
مردی بود که ترازو دزدی میکرد دوبس در روایت دیگر مردی بود که مردم با او دغل فسق میکردند
سوسمار اعرابی بود که مال حاجیان را میربود دید عنکبوت زنی بود که از برای شوهر
خود سحر میکرد عموص مردی سخن چین بود که در میان دوستان جدائی می انداخت
مارماهی دیوث بود و شب پره خرما از سر درخت میدزدید میمون یهود آنانند که ماهی در
شنبه شکار کردند خوک جماعتی اند که ایمان بمائده آسمانی نیاوردند و از حضرت امام
رضا علیه السلام منقول است که موش گروهی از یهود بودند که خدا بر ایشان غضب کرد دو پشه
شخصی بود که استهزا به پیغمبران میکرد و شپش از جمله مسخ شده در زمان پیغمبر [illegible]

پیغمبرا

از پیغمبران بنی اسرائیل نماز میکرد یکی از بیخردان در برابر او استهزا باد میکرد بصورت
شپش مسخ شد جلپاسه جماعتی از بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیغمبران را دشنام
میدادند و با ایشان دشمنی میکردند و در حدیث منقول است که خارپشت مردی
خلق بود و در بعضی روایات چنان وارد شده است که زهره و سهیل که مسخ شده اند این دو
ستاره نیستند بلکه دو جانورانند در دریای محیط و در روایت معتبره وارد شده است
که هر یک از بنی امیه که میمردند و میمیرند بصورت جلپاسه مسخ میشوند بعضی مارمالی و وزغ
که هرگاه جلپاسه را بکشی غسل بکنی و ظاهر حدیث است نقعید باشد و در روایت معتبر
منقول است که اینها که مسخ شدند زیاده از سه روز نماندند و مردند و حق تعالی بصورت ایشان
جنود خلق فرمود و گوشت اینها را حرام کرد تا دیگران عبرت گیرند و بدین اینها و
مثل اعمال اینها نکنند و از حضرت رسول منقول است که حق تعالی هفتصد امت
مسخ کرد برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیای ایشان نکردند پس چهارصد
صنف ایشان بصحرا رفتند و سیصد صنف ایشان بدریا رفتند و بعضی گفته اند
از علامات کسی که پیش حیرت شده و مسیل میگذاشته جلپاسه [illegible]
این ظل روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق از وزغ
که جلپاسه میگویند و آنچه در معموره است مارمالی میگویند و آنچه در صحرا است بزرگتر
افتاب پرست میگویند و کوچکتر ایشان [illegible]
بعضی بز سوسمار را از اولاد وزغ میدانند حضرت فرمود که جنس است بغیر خلق و
ولد اجمع از غلبه قائل بنجاست او شده و بعضی حمل بر مبالغه کرده اند پس حضرت

سگ میگوید بس است معصیتهای خدا بر لبی خار و زاغ میگوید که هلاک مکن مرا ای خدا
نور است هدهد میگوید دنیا خانه فریب است آهو میگوید [illegible] کرکس
میگوید ای آدم بزی آخر به هلاکت میشوم چنگ میگوید منزه است پروردگاریکه بسیار عزیز است
بحقی قدرت خدا تنزیه میکنم او را مار میگوید چه بسیار در دنیاست کسیکه تورا نا فرمانی کند
الحمد لله و منت گویند عقرب میگوید که بدی چیزی موحشی است پس حضرت فرمود که چیزی نیست مگر
آنکه او را تسبیح است چنانکه خدا فرموده است که ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم یعنی هیچ چیزی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میکند و بطور ثنای او مشغول است و لیکن نمی فهمید
تسبیح ایشان را باب چهارم در ذکر دریاها و طول و عرض و عمق و حدود و جزایر و بیان آن
که [illegible] بدانکه زیاده و نقصان و مد و جزر دریاها در اوقات متفرقه اغلب طغیان آب
بتشکلات فلکی و اشعه کواکب که بر سطح آن میافتد و اتصالات کواکب با قمر و ترقی
آن در منازل معینه در این باب اثر عظیم دارد و همچنان آب در بدن [illegible]
در بدن آدم و ارتفاع آب را سبب آن است که آب بجهة قرار در موضع خود کم میشود و آفتاب
و سایر کواکب بدون اثر تمام میکنند پس بعضی از اجزاء او تحلیل یافته مکان
وسیعتر از مکان او طلب کنند پس اجزاء یکدیگر را بجهه مختلفه تدافع مینمایند و علت
مد و جزر چنان باشد که در قعر دریا صخره ها بسیار باشند و چون قمر ساحت قعر
بحر شود و اشراق خود بر آنها افکند شعاع او بر آن احجار صلبه رسد و از آنجا تراجع
منعکس شود و آب را تسخین کند و چون آب [illegible] گشته لطیف و رقیق
گردد و تحلیل پیدا کرده مکان فراختر از اول خواهد و امواج او متلاطم شود تا قمر

بوسط

بوسط آسمان رسد چون از آنجا زایل شود و آب را تسخین کند و چون آب [illegible] اشعه قمر
~~گشته لطیف و رقیق گردد و تحلیل پیدا کرده مکان فراختر از اول خواهد و امواج او متلاطم~~
[illegible] شود آن غلیان و مد ساکن شود و اجزاء آب بقوام خود آید پس جزر عبارت
این باشد و چون قمر با فوق مغرب رسد شرقی مد بنیاد شود تا وقتی که قمر تحت الارض
بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و بحار دریای عظیم است در این ربع مسکون پنج است
بحر الهند بحر المغرب بحر نیطس بحر الشام بحر طبرستان اول بحر هند است و از بحر سند
و بحر فارس و بحر فارسیا و بحر عمان و بحر صین نیز میگویند طول آن از زمین چین تا ارض
حبشه دو هزار و هفتصد و شصت و شش فرسخ است و عرض آن پانصد فرسخ و سیصد و
[illegible] فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است و در میان مواضع
میرود که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه از این دریا بمیان عالم آمده از آنجا خلیج بربر
و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و دریای اخضر گویند و در این دریا [illegible]
بره [illegible] و جزیره معظم آن در برابر ملک چین واقع شده و در این دریا مروارید
و مرجان و عنبر است و در ساحل آن عود و دارچینی و جوز [illegible] و صندل و آبنوس
بسیار است بحر الشام از آن بحر روم و بحر افریقیه و دریای بزرگ خوانند طولش از مشرق
تا مغرب هزار و پانصد فرسخ است و عرضش الی که محیط [illegible] فرسخ است و
در بعضی مکان عرض او بدویست فرسخ آید و چون [illegible] شام آید دویست و شصت
فرسخ رسد و شعبه از آن بمیان عالم آید یکی را خلیج ادریس و یکی را خلیج یونان
گویند و در این بحر دویست و شصت و دو جزیره بحر المغرب این دریا را بحر اندلس

فرمود که همه افراد آن سخند و چون از ایشان یکی عمل یکی بعد از آن فرمودند که بعد از هم حکمت
هر یک از بنی امیه که بمیرند بصورت وزغ میشوند و چون عبد الملک مروان مسخ شد بصورت
وزغ و ناپدید شد و فرزندانش از فضیحت و رسوائی ترسیدند چوبی تراشیدند و کفن
در او پوشانیدند و دفن کردند که بر این مطلع نشد مگر مادر و فرزندانش و احادیث
معتبره در این باب وارد شده است تا آنکه دمیری در کتاب حیوة الحیوان از مستدرک
حاکم که معتمد علمای سنیان است از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت هر
چون بود که هر فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت میکرد ما او را بخدمت حضرت سید
المرسلین می بردیم تا آنحضرت از جهة او دعا کند چون مروان بن حکم را بخدمت
آنحضرت بردند حضرت فرمودند وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعون خاتمه اولی تتمه
از عجایب صنع الهی ذکر حیوانات و طیور و بهایم است از حضرت امام علی منقول است
که چون الکی فریاد میکند میگوید ای فرزند آدم هر روشی که زنده کانی یکی آخر مرگ است
باز که صدا میکند میگوید ای دانای پنهانها و ای رفع کننده بلاها طاوس
میگوید که بر خود ظلم کردم و مغرور بر زینت خود شدم پس بیامرز مرا دراج میگوید الرحمن علی
العرش استوی خروس میگوید کسی که خدا را شناخت داد او را اولی میکند مرغ
خانگی میگوید ای خداوند حق توئی حق گفته تو حق است بالته میگوید ایمان آوردم
بخدا و روز قیامت کرکس میگوید که توکل کن بر خدا که تو را روزی دهد عقاب
میگوید هر که اطاعت خدا کند بدبخت نمیشود شاهین میگوید سبحان الله حقا حقا جغد
جغد میگوید که دوری از مردم انس بهتر است طوطی کلاغ میگوید ای روزی دهنده

بولت

بفرست روزی حلال کلنگ میگوید خداوندا نگاه دار مرا از شر دشمن فی الملک
میگوید کسی که از مردم تنها شد از آزار ایشان نجات یافت اردک میگوید آمرزش
ترا میخواهم ای خداوند هدهد میگوید چه بسیار شقی است کسی که معصیت خدا کند
قمری میگوید دانای پنهانها از الحمد دراج که شبیه کبک است میگوید توئی خداوند و خداوندی
غیر از تو نیست الحمد لکلک میگوید که طلب آمرزش میکنم از هر چیز که خدا الحمد آورد
بلبل میگوید لا اله الا الله حقا حقا کبک میگوید که نزدیک است حق نزدیک است سمانه
میگوید ای فرزند آدم چه غافلی از مرگ فاخته میگوید یا واحد یا احد یا فرد یا صمد سبزقبا
میگوید مولای من آزاد کن مرا از آتش جهنم موجه میگوید مولای من قبول کن توبه جمیع
گناهکاران را کبوتر خانگی میگوید که اگر گناه نکنی مرزنی شقی و بدبخت خواهم بود شتر
مرغ میگوید که معبودی بغیر از خدا نیست پرستو سوره حمد میخواند و میگوید ای قبول کننده
توبه توبه کاران را الحمد ترا است حمد بزه میگوید که مرگ بس است برای پند گرفتن
بزغاله میگوید که مرگ رو در پیش رسید و گناهان سنگین بسیار رسید شیر میگوید که در امر
خدا بسیار اهتمام باید کرد گاو میگوید دست از گناه بدار که در پیش خداوندی هستی
که او را امر بلیغ و او همه را امر میدهد و او خداوند عالمیان است فیل میگوید که برای دفع
مرگ قوت و چاره نبود نیست بلنگ یوز میگوید یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله شتر
میگوید منزه است پروردگاری که ذلیل کننده جباران است تنزیه میکنم او را اسب
میگوید منزه است پروردگار ما منزه است او گرگ میگوید که چیزی که خدا حفظ کند از
ضایع نمیشود شغال میگوید عذاب و ویل برای گناهکاریست که بر گناه مصر باشد

و بحر طبرستان و بحر سودان و بحر الاکبر خوانند ابتدای این بحر از اقصی جنوبی ارض ذات ارض سودان
است و بر حدود سوس و بلد داندلس و فرنس میگذرد و بر دو جانب شرق و گویند کرا دریا
نوس اطلس است و دریای هند در ناحیه مغرب این دریا میشود و جمیع الجزایر این دریا است
از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب با بحر الاکبر دو در بحر هند بریزد و از زوال تا
غروب حال بر عکس این میباشد و بواسطه عظمت دریا عبور کس در این دریا میسر نیست و طول
و عرض آن مشخص نیست و جزایر خالدات از جمله این جزایر است که در آب معمور است و بعضی
گویند ساحل این دریا قاف است و طلسمات ارم این جا است بحر نیطس از این بحر طرابزون
و بحر الروس نیز گویند و از غرب قسطنطنیه در زمین روس و صقلاب ممتد شود و بنای کر
قسطنطنیه بر این بحر واقع است طول وی چهار صد و سی و سه فرسنگ است و دو شعبه دارد
یکی قریب بحر زیر سوداق و دویم خلیج فرنگ است تا قریب بشمال بلاد صقالبه و کنگ
و اراضی با جار و فرنگیس و مقدونان و الامان و اسبانیل و اراباد و لوتران و در شبه
با اراضی بلغار از جمله سواحل این دریا است بحر طبرستان از او دریای گیلان و آن
و باب الابواب و خزر گویند طول این دریا از شرق تا مغرب دویست و پنجاه فرسخ
است و این دریا مدور است از ابسکون ممتد شود بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب
و شروان لیس بر خزر بگذرد و به ابسکون منتهی شود و رود ارس و رود کر و ابل و
سفید رود در این دریا میریزد و در کوه بلاد دریا بغایت مشکل است بحر بربر
از ابحار زنج نیز گویند از جمله خلیجات دریای هند است طول آن صد و هشتاد فرسخ
و عرض آن سی و پنج فرسخ است راکب این بحر سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر

بیند

بیند و قطب شمالی را نتوانند دید و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر منعقد نبود
صندل و آبنوس و غیر از سواحل آن بدست آید بحر قلزم از اسامی البحور و بحر الاحمر
و بحر الیمن و بحر عدن نیز گویند از جمله خلیجات بحر هند است و اراضی یمن و عدن
بر شرقی او افتاده است گویند هلاک فرعون در این دریا چه بود چون از این
دریا تا بصره سه مرحله است و در دریای استرآباد که نقوش اشتهار یافته محض
غلط است بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز میگویند طول این بحر
چهار صد و شصت فرسخ است و عرضش صد و هشتاد فرسخ است و میان این بحر
و دریای قلزم بانصد و سی فرسنگ است که عرض جزیره عرب خاتمه و شعبه دجله بغداد
و فرات این دریا بود بحر هند این شعبه البحر است آنکه در مقابل ارض هند افتاده
است بدین اسم میخوانند و حال آنکه منشعب از بحر اعظم است و طول این دریا
از شرق تا مغرب بانصد و سه فرسنگ است و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و
پنجاه فرسخ بود و جزیره سراندیب در این دریا است بحر خضر این دریا را در اقصای
بلاد هند از بحر اعظم منشعب بود و شهرهای صین بر سواحل این واقع شده از این دریا
صین نیز خوانند و بعضی گفته اند زمین این دریا تا آنجا صد و هشتاد درجه که طول
معموره است میگذرد بحر ادریاس خلیج بحر شام است طول این بحر بطرف شمال دویست
و پنجاه و پنج فرسخ است و بمحیط متصل باشد دلیل بر این آنست که از بیابان صقلاب
و روس براه خلیج بقسطنطنیه بتوان رفت بحر یونان این دریا بزرگ بحر الروم
الکبری از بحر شام منشعب شده و جزایر یونان رسند البته آنچه مردم را پیش

امان نبود بدین جهت بسیار از خواطر محو شده باشد اینطور آید عرض این دریا هفتاد فرسخ است و طول
آن مغرب و شمال الجهه الطرابزون و سیلان او تعیین نیافته اما شصت و دو جزیره معمور
دارد بحر اندلس از شعبه‌های بحر مغرب است طول و عرض آن مشخص نیست و در برابر زمین اندلس
است بحر طنجه دریای طولانی است اما عرضش دو فرسخ و نیم بیش نباشد و یک شعبه از اینجا
حدود روم کشیده شود و دیگری بر زمین جنوب بعد در بلاد زنگبار و سیاهان منتهی گشته
شود بحر بنطس خلیج بنطس است و عرض وی یا صد فرسخ است و طولش در جانب شمال نا معلوم
نیست بحر ونک شعبه است هم از بحر طرابزون و در شمال اراضی سقلاب از وی منشعب
شود و انتهاهای وی در حدود بلغار و کبی که یابند و فرنگ در سواحل آن مقیم‌اند بحر
فنج دریای بزرگی است و ولایت ترکستان گویند او اسباط مختار اوزدست سوم خلاص
داده بدین دریا انداخت بحر المالح این دریا را جزیره الملح باز خوانند که در میانه دریا
افتاده است بحر شمال دریائیست در زیر قطب شمالی و قعر آن معلوم نیست گویند آدم آبی
در این دریا بسیار شد و بعضی گویند آدم آبی در دریای چین‌اند و زنان بیرون بیایند
و در ساحل آن بازی‌ها میکنند در شب و چون روز شود بدریا روند بحر سحاب دریائیست
بولایت زنگبار پیوسته دخان و بخار بر بالای آن سراپا ایستاده باشد و اعتقاد زنگیان آنست
که آدم هم در جزایر آن دریا می‌بوده بحر مظلم بحر عظیم است در دریای مغرب واقع شده
و جزیره یافت در آن دریا بود و آن دریا در ظهر بلاد و قوائق و سیلان کشیده
و چون تعلق خصوص است از آن لیکن بسبب یاجوج و ماجوج ممتنع شود مطلعه در سد ذوالقرنین
مشهور کرده باب پنجم فی البحرات بحیره مراد از دریاچه کوچک است بحیره طبرس

طول

طولش از مشرق تا بمغرب صد و پنج فرسخ است و عرض وی یا سی و چهار فرسخ و تا حدود
قسطنطنیه ممتد شود و در حوالی مصر بدریای شام پیوندد بحیره خوارزم معمور واقع شده است
دورش صد فرسخ است و بقولی صد فرسخ این بحیره تا دریای خزر مسیر پنج روز است گویند
رود جیحون و سیحون بدین ریزد آبش تلخ است و حیوانات آبی در این دریا کمتر است
بحیره طبریه در اراضی شام است دورش هفتاد فرسخ و طعم آبش مثل بحیره خوارزم است
بحیره ملکونی از انواع بحیره قسطنطنیه گویند و نزدیک اقاصی چین و ما چین افتاده است و دوری
هفتاد فرسخ است و در وی دو و در جزیره است و سکان مواضع را دانی و ملیه باشد
بحیره قاس منشعب از بحر مغرب است و دورش شصت فرسخ است و دجله و قاس واقع شد
بحیره ارمن در حدود آذربایجان است بحیره المنتنه آبی ایستاده است میان دو کوه
در حدود شام و گویند حضرت خلیل ابراهیم آباد در این بحیره بنا نهاده و منتنه
بجهت آن گویند که در اینجا جانوری ندیده‌اند بحیره قلمه نزدیک دریای روم است
و قلعه قصبه‌ایست که در سواحل آن جزیره واقع شده بحیره الطیل بقرب بلاد جلالیه است
طول آن ده فرسخ است و عرضش چهار فرسخ باشد بحیره انتوان بحیره روم باشد و دو
روز راه است و سمور و سنجاب از آنجا حاصل شود بحیره طبیس بر زمین مصر است و بدریا
ی روم پیوسته است و یک شعبه از رود نیل بدان منتهی شود و ماهی در این دریا بسیار است که آن را
دلفین گویند و خوردن آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و نوعی دیگر از ماهی است
که چون بگیرند خوابهای هایل بینند و فزع کنند بحیره نعقان بحدود بلاد دیلمان است
و قطعه از آنکه آن را زاجیل گویند در سواحل آن مقام دارند و طول این

روز راه مسافت است روباه سرخ موی لطیف از آنجا حاصل شود اما بحیره در حدود
شام است و بغایت بعید العمق است یک از ملوک چهار هزار گز ریسمان به آن بحیره فرستاد
و بته آن نرسید بحیره باسفوفه از جمله بحیرات فارس است بیست فرسخ است عرض
آن دو فرسخ است بحیره برهمنان بحدود ترکستان است چهار فرسخ در چهار فرسخ است
دور آن است و آبش گرم است بحیره نیلی در جنوب خط استوا است و در جنوب معموره کوه
است که از اجبال القمر گویند و از آن جبال رودهای بسیار در این بحیره ریزد و قطرش
دو فصل فرسخ است و از آنجا بدریای مصر آید و بروم منتهی شود بحیره الکبرز از امیرش برخاسته
بجهت آنکه رود امیرش در وی ریزد و طولش چهل فرسخ است بحیره ارمنیه بحدود بلاد گرجستان
و دور آن شصت فرسخ است و سنگ آبی در این بحیره بسیار است که حیله از برای دوا برو
ریزند و در اصطلاح اهل از آن احمد گویند بحیره زرغانه دور آن پنج فرسنگ است بحیره
الغری بحیره کوچکیست بحدود شمال و یکونه آب این دریا چنان سیاه باشد مثل آب زاج و چون
خاک یا بدان آب سیاه کاملا بسازند و در آفتاب کیفیت از بدنه کثیر و یک از ملوک چهار ده هزار
گز ریسمان فرو کرد آنکه در عمق آن نرسید گویند تحت کیخسرو جام جهان نما را در این آب
انداخته‌اند و در بیان باب عمق طرف که آب آن معلوم است چنان مینماید عمق آنکه
کوه باشد چهار گز نیست بحیره سحر ساحت دورش صد و بیست فرسخ باشد و میان
بلاد خوزستان و در این بحیره انوشیروان سدی بسته که از آنجا آب از کف مردم این ملک
در امان باشند و هنوز این سد باقیست گویند در جواب تعلیم انوشیروان کردند
بحق این سد بحیره از جنس بحدود آن است ماهی طیح در اینجا حاصل شود و در

حدود

حدود فلسطین باشد نزدیک شهری که لوط از خمر و اینان اند و آن این است از شهرها که پنج شهر
لوط هم و اهل این شهر بسبب قبول دعوت او از عذاب الهی نجات یافتند بحیره سکران
بحدود سند باشد و بدریای سند منتهی شود بحیره روم در سیم ونیکی که مغربه افتاده است
طولش پنج فرسخ است باشد بحیره اخلاط دریائیست بقرب جایی گویند که در این بحیره در ماه
ماهی پیدا شود بحیره جنکان بحدود ولایت فارس است و آب وی بغایت شور است
بحیره دشت ارژن طول آن ده فرسخ است و آب وی خوش طعم بود بحیره ساوه که
المحل ولایت است از ساوه است تا سه کوه و از آنجا تا بیابانها بر دو کرمان و گویند عرض آن
تا حوالی نطنز اصفهان است بحیره گاوخانی در سینه‌های ولایت اصفهان است آب
وی بغایت شیرین است و گویند آب وی از کرمان جاری میشود از زیر زمین بحیره
جودان بحدود مغرب زمین باشد کعب الاحبار از حضرت پیغمبر روایت کند که خضر
در زمان حضرت موسی بدریا فرو رفت و تا اکنون که از قعر آن نرسیده است
که امان میرود هر چند عقل از این آبا مینماید اما در کتاب روضه الصفا بقلم آورده
و چون بسیار بعید العمق است چنین گویند که موج از قعرش حادث میشود بخلاف
امواج دیگر باب ششم در ذکر انهار و عجایبات آن نهر آمل سبب آن از جبال
روس و بلغار حدود شمالی است و از او هفتاد و شش شعبه جدا میشود بعضی آن بحر
البکون بود نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد و سبد آن از جبال آذربایجان است
و منتهای آن بحیره طبریه است باشد نهر جیحون ابتدای آن از جبال صنعانیان است
و میان مغرب و شمال کذرد و بحدود و حش چهار آب یکدیگر پیوندند و آن منبع

رابیع اکه بند و لهود و بلخ و ترمذ کذرد و از انجا بکالف اید انکاه با موبه پس دریجره خوارزم
ریزد و آب آن در زمستان یخ بندد چنانچه چند ماه کاروان بران کذرد نهر سیحون
جیحون بزرک است و سیحون موضعی است در ترکستان و مصب آن بیره خوارزم بود نهر جیحان
از حدود روم آید و بمیانه مصیصه و اذنه بکذرد و نزدیک کنار صیلوس بدریای روم شامی
شود نهر دجله مبدا آن از جبال روم باشد و بشرقی بلاد جزایر بکذرد و جریان این نهر از
جانب شمال بجنوب باشد و در فرضه عبادان بیحر الفارس منتهی شود و بعضی کویند مبدا
آن از جبال قصیص و حصن ذی القرنین باشد و بعضی کویند از کوه دیار بکر است و از انجا
به بغداد کذرد و در سر حد جزایر کذرد و به بصره داخل شود نهر [illegible] در اقاصی ترکستان است
و در انجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی برو افتد هلاک شود نهر الذهب بزمین شام است
و در صفت آن کفته اند هو نهر سایع اوله بالمیزان و آخره بالاکلیل یعنی از جبال اول آن
زراعات بسیار کنند و چون بانو رسد در زمین فرو رود [illegible] نهر کر در ولایت آذربایجان
است و بدایت آن از جبال روم است میان تفلیس و ایروان کذرد و بارس متصل شود
نهر ارس جریان آن از شرق بمغرب است و ابتدای آن از جبال ارمینیه است [illegible]
[illegible] که پیغمبر سلیم کفته در این دریا بود که از دریا خلاص شده و دیوار بر سر
آمد و نهر زاب آن را نهر الجنون نیز کویند میان موصل و اربیل کذرد و کویند در قعر آن نهر
الماس [illegible] نهر تستر در حدود فارس است و منبع آن از جبال اصفهان است و بمیان
ولایت فارس و خوزستان کذرد و در نزدیک قلعه [illegible] بحر فارس ریزد نهر فارس
از حدود خوزستان آید و [illegible] عسکر [illegible] بلاد اهواز کذرد و هم نزدیک قلعه [illegible] بحر

فارس

بیحر فارس ریزد نهر کاو نودین بدایت آن از جبال اقلیم اول باشد در بلاد زنک کذرد و
در بحر بربر ریزد و کویند شتر آبی و فیل آبی در این نهر باشد نهر زنده رود نهری بزرک است
در حدود جنوبی معموره در کوهها اطراف فراهم آید و در عرض یازده درجه جنوبی دو شعبه
بزرک [illegible] منشعب شود یکی را جوسا و دیکی را فانوس خوانند و از قعر این نهر [illegible] بدست
آید نهر سنجه در ولایت اصفهان است و مصب آن بحر فارس است و آن را آب کرکنک نیز کویند
نهر طاب قریب بمصر باشد از بکطاق [illegible] خام بران قنطره بسته اند که قوس آن [illegible]
بود لیکن منهدم است طول آن بیست ارش [illegible] ده کز در پنج کز است در پی بنیاد آن نهر
فرات از کوههای روم خیزد و بمیان [illegible] شام آید در برغربی [illegible] جزایر [illegible] کذرد و
بقرب بغداد یک شاخ آن به دجله شود و دو شاخ دیکر بسواد کوفه رود نهر سلیمان بقرب
بغداد در است حضرت سلیمان [illegible] و بعضی کویند ذی القرنین [illegible] حفر کرده و [illegible] نصف
جدول ارژن منشعب شود نهر مهران در حدود [illegible] میکذرد و در نزدیکی [illegible] است
به نیل مهران معروف [illegible] مصب بحر فارس است نهر سغد ابتدای آن از جبال [illegible] است
و منصوریه از [illegible] ملتان در مهران رود [illegible] نهر سفید رود از جبال آذربایجان
[illegible] و ارمینیه خیزد و بمیان اردبیل و زنکان کذرد و بیحیره البکون منتهی شود نهر
هراب رود بدایت آن از جبال خراسان است و از شرق بمغرب رود و [illegible]
[illegible] منتهی شود کویند در قعر آن [illegible] از طلا [illegible] نهر هیرمند جریان آن از
شرق بمغرب از جبال غور [illegible] میان [illegible] کذرد و کویند که
هزار جوی از نهر جدا میشود و اصل آن تفاوت نکند نهر اندلس [illegible]

گر گشته و دران بر بود در کنار آن آب بیت در بلندی یا ارتفاع ده هزار رش خالص و [illegible]
و بنا نوشته اند که ابتدا از رمل لا تجاوزنی فالحلم ترجع نهر جاز رحالو بر در بلو د
جزیره است و منبع ان جبال راس العین است و استداد مش ببلخ [illegible] است
که در نزدیک شهر فرقلیا بر دو دارات متصل شود نهر جیحون بدایتش از جبال چین
باشد آبی تلخ است که کشتی ها را افت رسانند مردم آبی در وی باشند که چون مردم از کشتی ها
غافل شوند چیزی بربایند و باب فرو شوند نهر تکریت بواد بغداد منتهی شود و در کنار
این آب ابیاتم و بسیار از جنس ها را دیده اند نهر طبریه یک شعبه ان [illegible] و یک شعبه ان [illegible]
درست و مصب آن الجیره طبریه باشد نهر چاچ شاش بدایت آن از جبال ترکستان باشد
بحدود اورکند آید و در انجا جوی اطلاق بوی نجویند پس بحدود [illegible] جکند
آید و از انجا بجند خوارزم منتهی شود نهر گنگ جوی بزرگ است در اقصای هندوستان
بدایت آن از جبال تبت باشد و به بحر هند پیوندد نهر باجه در ولایت اندلس بحدود [illegible]
باشد گویند در قعر آن احجار نقره باشد نهر و جیل شعبه ایست از دجله بغداد نهر مرغاب
بحدود بادغیس است و از [illegible] خوانند نهر کاشد آن [illegible] فاره [illegible] گویند از [illegible]
چون منتهی شود گویند آدم آبی در این نهر بعضی ترک [illegible] مغلوم [illegible] بود
که چه سکونند نهر عیسی شعبه از فرات نهر سورکوا [illegible] اخلاط باشد و به بحر خزر منتهی شود
نهر نیل و جاریش از جنوب بشمال باشد و ابتدا ان از پس خط استوا از جبال القمر بود
و مصب آن بحر روم و جوی دراز تر ازوی در معموره عالم نیست که در بلاد اسلام [illegible]
ماه در میان بلاد نوبه و چهار ماه در صحرا و خرابا رود و هر بدی در تابستان کم شود

الا این که

الا این که زیاد شود سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا
زمستان بود [illegible] آید چه آفتاب از سمت الرأس ایشان دور رفته و باران [illegible] بزرگ
شود و عبد الصمد بن ابراهیم رفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع
و هیجان آب نیل آن است که آب بحر روم در فصل قران مطارح شعبه کواکب واقع
شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته در پیش جوی آب نیل شود
بگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بیان سبب جیل رجعت کند باب هفتم در ذکر عیون
و عجایب [illegible] آن عیون جمع عین است و عین مراد چشمها است که در ربع مسکون
خداوند کن فیکون آفریده چشمه اروشنکه در قزوین است آب او سهل باشد [illegible]
از موضع نقل کنند این خاصیت [illegible] چشمه لطف در میان اعرابی و [illegible]
است و در بعضی اوقات منقطع شود بطوری که در انجا بارش کنند و گرد [illegible] جاری
شود چشمه بادغان در حدود دامغان است چون مقداری [illegible] حیض یا نجاست
دیگر در وی افکنند چندان باد و صاعقه شود که بیم هلاکت باشد چشمه با میان دور
بیرون آمدن صدای [illegible] رعد از او بیاید و بوی کبریت از او بیاید [illegible]
زایل کند چشمه [illegible] آب سفید از انجا بیرون آید چون در انجا [illegible]
و چون مقداری راه برند و خورند سنگ شود و بیم هلاکت [illegible] باشد چشمه دراب
در انجا گیاهیست که هرکه در اینجا غسل کند ان گیاه در وی [illegible] اضطراب
پیش کند [illegible] و اگر صبر کنند خاصیت آب [illegible] چشمه [illegible] دوران آب
کم است و دهانی از او مرتفع گردد و مشتعل شود و شعله او سفید و سرخ و زرد باشد [illegible]

آب در دو موضع جمع شود یکی مخصوص مردان و دیگری زنان و امراض بلغمی را آن آب
نافع بود و در آن آب [illegible] بدن او بود چشمه نیز نزدیک بموصل است و در اینجا نیلوفر روید
چشمه خضر و الیاس در زیر دربند در حوالی کرمانشاهان است و در اینجا نیلوفر روید و برنج و
نیلوفر از آن آب حاصل آید چشمه بلخ مشهور است بدر جایی که آب از ابر بند [illegible] که در راه بر زمین [illegible]
شد سال [illegible] از عقب او آب آید و از آن [illegible] حاصل و زراعت [illegible] که [illegible] کنند و این
از قدرت کامله حق تعالی است چشمه کرکس و [illegible] نیز گویند سر چشمه اصفهان است گویند
هزار یک جدول از این چشمه جدا شود چشمه سکوره در اراضی اندلس است و دیگر [illegible]
را سکوطه خوانند بقدر رشته [illegible] عظیم که در اینجا زوال میکند آب [illegible]
چشمه آتش در اراضی [illegible] که اگر عصایی در آن افکنند بسوزد و در زمین کیاه [illegible]
کیمیا است گویند در حوالی آن چشمه است مثقالی از آن کیاه صد من مس را طلا میکند چشمه
موسی در نواحی مصر است در انجام [illegible] که اگر آب را با خاک آن [illegible] سازند [illegible]
کل موسی مشکون کرد چشمه آذربایجان چون این آب [illegible] ماند [illegible] شود چشمه
مومیایی در طرف کوه کیلان است میانه عربستان و [illegible] و مومیایی آن [illegible]
نفیس است و دوا است چشمه اردبند در سیستان است [illegible] از آنجا حاصل شود الحجة فی
در میان آب باشد سنگ [illegible] در بیرون است [illegible] چشمه پهلوان بر زمین
بیت المقدس است [illegible] کیاه در اینجا است اگر کسی [illegible] از آن کیاه بدست آرد و
بخورد از برای قوت باه عدیل ندارد و چنان باشد که در شبی ده دختر بکر را [illegible] کند
چشمه دیلم چشمه [illegible] در [illegible] در زمستان گرم است چشمه [illegible] در [illegible]

صاحب

صاحب تب ربع چون در این آب آید شفا یابد چشمه [illegible] است گویند در این
[illegible] یافت شود چشمه [illegible] از جمله ضیاع [illegible] و [illegible] است خوردن آن
موجب اسهال باشد چشمه [illegible] اوز نیز همین خاصیت دارد [illegible] گوارنده است
و [illegible] در [illegible] چشمه نوح بحدود فارس بود [illegible] واکثر [illegible]
مرضها را نافع است چشمه سلیمان در حدود کرمان است مشهور است [illegible] در [illegible]
است که هر شاهزاده [illegible] پادشاه شدی چشمه [illegible] در حدود [illegible]
باشد چشمه [illegible] بیابان [illegible] است چشمه [illegible] باطل [illegible]
و در آن سنگهای [illegible] باشد و در آن خاصیت عظیم باشد چشمه [illegible] بحدود [illegible]
آن آب را [illegible] جدایی [illegible] کس [illegible] چشمه [illegible]
آب [illegible] یافت شود [illegible] آب بیرون آید چشمه [illegible] در حدود
[illegible] است هر درخت [illegible] که [illegible] شود چون [illegible] از آن آب در بیخ وی
ریزند بار [illegible] شود چشمه [illegible] در [illegible] است [illegible]
و نزدیک آن [illegible] آب بران [illegible] کنند تا [illegible] را پاک کنند چشمه
عین [illegible] گویند این چشمه [illegible] در پای کوهی افتاده است و در میان این چشمه
درخت عظیم است [illegible] چهار ماه این درخت غایب [illegible] از [illegible]
درخت را [illegible] استوار کردند چون وقت غیبت رسید [illegible]
و درخت غایب شده بود غواص در این آب فرستادند چون در آمد [illegible]
[illegible] و [illegible] اطلاع نیافتم چشمه عباد الله آباد میان قزوین و

وهمدانست وبمثابه گرمست که منضج طبخه میشود واصحاب الامراض چون درانجا روند شفا یابند
چشمه آب گرم در حدود اصفهان هست واکثر صاحبان امراض ازانجا استشفا مینمایند و
موافق احادیث معتبره مکروه است استشفا بمیاه جبال که حرارت دارند چشمه بیوخ چشمه ایست قریب
بکعبه یهود ونصاری آن موضع را زیارت کنند واعتقاد ایشان انست که آدمی که
جهت آدم ع زراعت کرد ازان چشمه بیرون آمده چشمه یوارد در دیار الحان هست که جامها
برانجا رنگ کنند وخضب صبغ درهمه آفاق عزیز است چشمه معرب بدیار مغرب است کنار آن
دارد وصندوقی مقفل بر سر آن موضع است چون سر صندوق بگشایند وآب این چشمه که
در صندوق است بیرون آید بالله الا قطرات که از صندوق ترشح کند بیرون نیاید
بود وچون آب کم شود هندوان بدانجا ایند وطعام برسانند که هزار نفر را کفایت کند
وانرا نثر کنند ومعاصی توبه کنند باز آب صندوق بسیار شود وکم آب مبتوا است تعالی
بازند چشمه علاج میان فرقان وقزوین آبش اکثر گرم است ونافع هر حیوان وانسان
است خاصه جذام وجرب وغیران که دران آب روند سالم شوند واستخوان
شکسته از بدن بیرون آورد واستسقا را سود دهد وپیکان از جراحت بیرون
کند واسهال نافع بود وازوجع عین وخنازیر رها ند ولک ابتدائی وقوبا منفعت
دهد وامثال این اشیا دران جا بدست اید چشمه ج گویند این چشمه در قریه همجارست
از قریه دامغان اگر چیزی در انجا افتد سنگ منقش لطیف شود چشمه سم در دیار
چین است نزدیک قصر فغفور والان بسیار [illegible] هست چون [illegible] ازانجا دور برنوند شفا
یابند چشمه ذهب النحل ران از کوه [illegible] است چون هزار درم نقره دروی افکنند

روزبا

هر روزبا روز بیاورند شش هزار شود وسبب آن معلوم نیست چشمه منقش در حوالی
دیار مغرب است گویند درانجا طلسم است هرکس دران آب غوطه خورد از پا تا سر رنگ
او منقش شود ورنگ او بیرون نرود چشمه شمس در زمین قبچاق است چون افتاب طلوع
کند بطرف مغرب روان شود وچون غروب کند بطرف مشرق روان شود وسبب
آن معلوم نیست چشمه سنگ در دیار چین است هرجا سنگ که درانجا بیندازند سنگ
ازان ساطع گردد چشمه قیس در همدان است هرکس ازان آب بخورد وحقنه باشد
علاج ازان کند واگر حبس البول داشته باشد بکل برد چشمه نقطه در کوه اصفهان است
هرکس در وقت طلوع صبح در شب ازانجا کند علت فالج واسترخا را نافع بود وقولنج را
ببرد واگر زن عقیم بخورد حامله شود چشمه حبنی در کاشان است اگر ازان آب به خر غریب
دهند بکمر تنبه بار شود وهمراهان شک کرده اند که شکل مطلب احتیاج شود باب هشتم
فی ذکر الابار وعجائبها ابار جمع بئر است هر چاه را او چاه فقا در مدینه مشرفه است
وحضرت رسالت ص آب دهن مبارک را دران افکنده شفای جمیع امراض است
چاه زمزم در مسجد الحرام است در مکه معظمه چاه یوسف نزدیک بقریه سنجل است اهل
مصر برادران حضرت یوسف را در آن چاه افکندند تراب او شفای امراض است
چاه توفیق در اراضی مغرب است تنی از علما ازانجا مرتفع میشود چنانکه اگر ریسمان
بزرگی دران چاه افکنند بقعر چاه نرسد و برگردد و بیرون بیافتند چاه قلعه
لار از قله کوه تا بقعر آن سنگ را تراشیده اند گویند در انجا گنج عظیم و مار بی موکل
است وکسان بطلب آن گنج بسیار رفته اند وکشته شده اند گویند در زمان ال [illegible]

ثانی حاکم لار سیدی را در آن چاه فرستاد بعد از مدتی هویدا و را بیرون آوردند نقل کرده
که چون داخل چاه شدم چندین هزار شمشیر دیدم که در اندرون چاه از چپ و راست
بر یکدیگر میخورد چون من دعا و قران مجید همراه داشتم شنیدم که شخصی میگفت که ایا بی
مدار بود که کلام الله با وی هست از اینجا گذشتم و قدری راه که بیشتر رفتم باز چندین خراب
تر میانداختند بوسیله قران و دعا از اینجا گذشتم بته چاه رسیدم بعد از زمانی شخصی دیدم
و مردی در بالای آن نشسته نورانی و ریش سفید سلام جواب داد و گفت بعوض بیک
بگو که از ناحیه بخواهر تو و آقای تو عباسی از این نال ابره ندارد الله دسته خنجر و یک
اشرفی خنجر را داد که بعباسی بده و اشرفی را داد که بعوض بیک بده و قدری خاک هم داد
و گفت بیمی چون نظر کردم چهار خیابان عظیم دیدم در این چاه دو خیابان او تا
چشم کار میکرد ظروف و اوانی طلا و نقره بود در زر و جواهر بسیار و خوار دیدم گفت
این مار و سپاه از قائم آل محمد است برو بگو تا سر چاه را بپوشند و کچال خود بینند که ضرر باد بجز
و در سر این چاه برج قلعه است از ابتدا که داخل میشوی و آن برج را تعمیر بکویند پس حاکم لار این
برج را که فرمود دیگر پاس این برج را بر طرف کرد از ترس و کسی دیگر جرأت نکرد از کشتن آن
قلعه که در این برج بخوابند چاه ازرق در زمین طبرستان است هر که از این چاه آب بخورد
احمق میشود چاه شاسش چون خشت خام در وی افکنند او از ابر آید و بعد از یک ساعت
ساکن شود چاه صواعق هر که آب وی را بخورد اطلاق بدنش بدید آید چون اندکی از آن
دور برند حوض شود و اگر دور تر برند سنگ گردد و اگر خرفه حایض در آن افکنند
عقده عظیم بدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد چنانکه ... کرا بشکند و ....

ویران کنند چاه ماهیان گویند چون لحم تشنه شود قصد این چاه کنند آب بالا آید و چون لحم آب
خوردن مشغول شود آب بعد از غرق کنند و بعد از ساعتی استخوانهای ایشان بر کنار چاه افتند و
سبب آن معلوم نیست چاه حضرموت در ولایت یمن در وادی برهوت است که ام کعات است
و ارواح کفار و مشرکین در اینجا معذب‌اند و آن وادی بسیار مخوف و سخت هولناک است
گویند آن چاه از بناهای اصحاب رس است که بعذاب مبتلا شدند والعلم عند الله و بئر
معطله که در قران مجید صفت مذکور است گویند این چاه است چاه صد الجبود و بتبت واقع است
هر که نزدیک آن چاه رود آوازهای عجیب شنود و سخنهای غریب از فارسی و ترکی و هندی و غیر
ذلک شنود و چون باران آید آواز منقطع شد این اصوات ظاهر شود چاه جیوه در طرف
اروس است طریق اخذ جیوه گویند آنجا بعضی کنند و سواری را با لباس طلائی بپوشند و بر سر
این چاه می‌آید بعزم جذب کردن طلا سوار از پیش بدر میبرد و جیوه در وقت برگشتن در گودال
باقی میماند از آنجا میگیرند و چون کسی جیوه را کشد از اجزای اکسیر است چاه سنگلاخ
بر سر کوه تبت است هر کس بخواهد در قعر این چاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی او آید که هلاک
شود و سبب آن معلوم نیست عجیب گویند که این چاه مرقد یکی از انبیاست چاه بابل چاهی مشهور
است هاروت و ماروت معذوب عاجل در آن گرفتارند چاه دماوند میگویند که تا زیکه
عرب از اعلوان گویند در این چاه محبوس است و گویند احمر در قعر این چاه یافت شد
چاه بئر العلم مشهور است حضرت امیر المؤمنین ع با سلاطین جن جنگ عظیم کردند
طیهوش و قرطاس و سرطیه ملطین جن عظیم مانده که از این نزاع حضرت پیغمبر اسلام
چاه بدر مشهور است قریب به مدینه مشرفه است و اینجاست که حضرت رسالت با سید

اعظم که از اقیانوس خوانند معمور است و یک نصف دیگر که در مقابله بیضه که در آب افکنند
نیمی ظاهر و نیمی مخفی است و در این نصف که ربع مسکون است نصفی که در جانب جنوب افتاده
خراب است پس در چهار ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط استوا است و بر عکس بطلمیوس
طول معموره از مشرق تا مغرب صد و هشتاد درجه است که چهار هزار فرسنگ باشد و نزد متقدمین طول
معموره از اقصای مغرب است و نزد بعضی از ساحل بحر محیط غربی گرفته‌اند و بعضی از جزایر
خالدات گرفته‌اند که الحال خوانده و در آب فرو رفته و این جزایر در سمت راست مغرب بقدر ده
درجه است عرض معموره ابتدا از خط استوا شصت درجه است که هزار و چهار صد و شصت و شش
فرسنگ و ثلث فرسنگ باشد و بطلمیوس گوید که از پس خط استوا در اطراف زنگ و حبشه تا بیست فرسنگ
درجه و بیست دقیقه عمارتهای دیگر یافتم و در اقصاص آورده‌اند که طول معموره نزد بعضی
صد و هشتاد درجه و بیست و پنج دقیقه است که هزار و هشتصد و سی و یک فرسنگ و نیم باشد
و طول بلاد عمارت است از بعد از مواضع از ساحل دریای محیط تا اقصی مغرب یا جزایر خالدات
و عرض بلاد دوری بقاع است از خط استوا در مشرق از اراضی چین است و بر جزایر مکو
گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنک و در پس بر جزایر زاده که از عرض الونیب گویند
پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزایر بربره الله و عظلات بلاد
زنگبار گذرد تا بحر اعظم و بر شمال بلاد جبال قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب گذرد
تا بحر اعظم منتهی شود و هر شهر که بر خط استوا بود شب و روز در آنجا مساوی باشد اقلیم
اول بر زحل منسوب است عام این بلاد را اسود اللون باشند و ابتدا اول آن جبر زنگ خط
استوا و جایی که ساعت آن دوازده و نصف باشد تقریباً و وسط این اقلیم جایی است

کر طول روز آن سیزده ساعت است و ابتدا تو وی از جهت مغرب از شمال جزیره بالیس بر جنوب
بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند
جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و اینجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد حبشه
گذرد و در اینجا نیل مصر را قطع کند تا به بحر محیط منتهی شود و در این اقلیم سعید و جبل و شهر عظیم و بلاد
شهر کوکو و بیت کوه رفیع و رود نهر بزرگ است مع مضافات آن اقلیم دویم این اقلیم بمشتری
منسوب است و لون عامه این بلاد میان سرخ و سواد باشد و روز قرار از ترالیان این سیزده ساعت
ربع بود و وسط آنجا روز دراز تر ایشان سیزده ساعت و نصف بود و حد دویم آنجا که ارتفاع قطب
است بیست و چهار درجه و نصف و سدس بود تقریباً و ابتدا این اقلیم از مشرق بود بر وسط بلاد
و شمال سراندیب گذرد و پس بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و سند و جنوب بلاد کرمان
و مکران گذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و اینجا بحر قلزم
را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد
مرطانیه و بر ساحل بحر اقیانوس منتهی گردد و از معظم بلاد این اقلیم مکه معظمه و مدینه مشرفه است
و شهرهای عظیم این اقلیم سعیده و صنعا است و کوهی که هزار کوه عظیم دارد و ان جابر است و دو یا
اقلیم سیم منسوب است بمریخ است و اهالی این اقلیم اکثر اسمر اللون باشند و روز دراز این اقلیم
سیزده ساعت و نیم و ربع بود و وسط آنجا روز دراز تر ایشان چهارده ساعت بود و ارتفاع
قطب بیست درجه و ثلثان درجه باشد و ابتداء این اقلیم از مشرق بلاد چین بود و در جنوبی
بلاد یاجوج و ماجوج و وسط بلاد هند و ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بر بلاد قندهار و وسط
بلاد مکران و سیستان و وسط کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و جنوب بلاد بحر و شمال بلاد

تن از اصحاب خود منفس بنفس با شیاطین و جن جنگ کرده است یکی از مشاهیر صحابه گوید
در وقتی از اوقات بدان چاه رسیدم یکی را دیدم که از ان چاه بیرون آمد با تازیانه آتشین
و ان شخص را ضربتی عظیم زد و بدان چاه معاودت کرد چاه اصفهان بسیار عمیق است در وقت
حکومت الحق مجبور کودکی دران چاه افتاد و مادر او جزع میکرد سرداری که مستوجب قتل بود
درو تشنیع کرده دران چاه کردند که کودک را مرده یا زنده بیرون آورد چنین گویند که ریسمانها
بوزن رسن بر یکدیگر وصل کرده بدان چاه کردند و آن شخص سنگ ریزه چند داشت و در چاه می افکند
و گوش میداشت و آواز نمی شنید که بقعر رسیده باشد عاقبت او را بالا کشیدند و پرسیدند گفت
بغیر از ظلمت چاه چیزی معلوم نشد گویند دجال ازین چاه بیرون آید در آخر الزمان چاه منبع
در دیار هندوستانست آب آنرا چون در ظرف کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تغیر
متعفن نشود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت گذارند متغیر گردد قائل و حکمت آن را جز باری تعالی
کسی نداند چاه منصور در بلاد هند است نوعی از ماهی در وی باشد که چون از آب بیرون آید سنگ
گردد چاه مسیح در نواحی مصر است و درخت بلسان در حوالی این چاه است گویند عیسی با آن چاه
وضو ساخته است چاه عبد الرحمن در ناحیه فارس است در اکثر اوقات قعر آن خشک است
باشد و هر سال بوقت معین یکبار آب عظیم در وی پدید آید چنانکه از محل خود ببالا آید
و بر روی زمین روان شود و این چاه بسیار عمیق است و بعد از آن بزمین فرو شود که
گویا هرگز آب نداشته چاه خوز در میان حوضی است بشهر خوز و بر سر آن چاه دیگی برنجین است
از مس یا دو آهنه و این دیگ سوراخی دارد بسیار تنگ و چند چوب آب از ان بیرون میآید
گویند اگر این دیگ نباشد آب شهر را ویران کند و این طلسم است چاه سیاه کوه بر حدود

فارس

فارس است و از آنجا بخاری گرم بیرون آید که حرارت آن مشهور است بنحوی که اگر مرغی
دران بالا پرواز کند بسوزد و در چاه افتد چاه دود در توران زمین است و دود و دخان
بسیار دارد اما آتش از آن معلوم نیست که از ان چون فوقه ها همه سال دود
بدارند و در گرد آتش شود اما بعضی از اولاد آتش نمی بیند چاه شرح در میان رباط
عمرو بن عدی با محدود بیابان مورد بسر آن چاه گنبدی است گویند در قعر آن چاه فرو رفته توانی
یافت چاه ماران در کوه پردیز است در حدود اصفهان چون سنگ در وی افکنند
چندین هزار مار بیرون آید اما هر یکی بر پا شده و بر گردند و لکن به بیرون روند باب
نهم در مساحت الارض و اقالیم سبعه و حدود آن بدانکه حکما هر درجه از درجات
فلک را نوزده فرسنگ یافته اند تقریبا از او سیصد و شصت که عدد درجات فلک است
ضرب کرده اند که این دایره روی زمین شش هزار و هشتصد و دو فرسخ الاقلیم تا و مساحت
سطحش بحوالی سیخ تکسیر یا چهل چهار هزار هزار و صد و سی و هشت هزار و ششصد فرسخ
بود و مساحت معموره اش هشت هزار هزار و صد و چهل و سه هزار و سیصد و بیست فرسخ
باشد و بطلمیوس حکیم از حکما و درجه را بیست و دو فرسنگ و دو دانگ فرسنگ گرفته و طول معموره
از ماهین خط استوا تا عرض شصت و شش درجه و سی و دقیقه که تمام میل کلی است
چهار هزار فرسنگ و عرض او هزار و چهار صد و هفتاد و شش فرسنگ است و مجموع این سه هزار
بار هزار و ششصد و شصت و پنج هزار و چهار صد و بیست فرسنگ است اما طبقات سبعه
نزد حکما عبارت است از طبقه آتش و طبقه زمهریر و طبقه نسیم و طبقه آب و طبقه زمین
و طبقه گل و طبقه خاک صرف است و بباید دانست که نصف از زمین در بحر

مغرب بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط افریقیه و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر
اعظم منتهی شود و شهر بزرگ این اقلیم صد و شصت و سه باشد و بلاد کوچک قریب بیست هزار بود و سی
کوه و بیست و دو رود بزرگ دارد اقلیم چهارم تعلق بآفتاب دارد و وسط معمور عالم است و ابتدای
این اقلیم آنجاست که آفتاب طول روز چهارده ساعت و ربعی باشد و وسط آن چهارده ساعت
و نصف رسد و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب سی و شش درجه و سدس بود و ابتدای
اقلیم از شرق تا شمال بلاد صین بود پس بر بلاد تبت و حد ختن و جبال کوه بلور رود و جبال
و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد و شمال بلاد هند و سند و وسط بلاد طخارستان
و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و دیار ربیعه
و شمال بلاد شام بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و
اسکندریه و بلاد مغرب و افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و اصفهان داخل این
اقلیم نیست و داخل اقلیم پنجم است و در این اقلیم دولت پانزده شهر عظیم و چهار هزار شهر و
[illegible] بیست و پنج کوه بزرگ و بیست رود عظیم دارد اقلیم پنجم صاحب این اقلیم زهره است و ابتدای طول
آن چهارده ساعت و نصف و ربعی باشد و وسط آن به پانزده ساعت رسد و ارتفاع قطب
چهل و یک درجه و ربعی باشد و لون ساکنان این اقلیم سفید بود و حد اولش از شرق آید بر
وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر و از آنجا بگذرد و جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان
و سیستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط بلاد
ارمنیه و بلاد روم و جزیره یونان گذرد و بر جنوب هیکل الزهره و وسط بلاد اندلس گذشته
ببحر اوقیانوس منتهی شود و در این اقلیم دولت سیزده شهر بزرگ و دو هزار و هفتصد کوه خورد

ورکوه

و کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد اقلیم ششم از عطارد است و اهل این اقلیم سفید اللون باشند
روز درازتر این اقلیم پانزده ساعت و ربعی باشد و وسط آن روز پانزده ساعت و
نصفی بود و ارتفاع قطب چهل و پنج درجه و ربعی باشد و مبداء آن از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج
و ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیماک و [illegible] بگذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و دریای
جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قیلان بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال هیکل الزهره
و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم دولت چهل [illegible] باشد
و بلاد صغار دو هزار و بیست و دو کوه و سی [illegible] عظیم است اقلیم هفتم از قمر است و عامه این
اقلیم ازرق اللون باشند و روز دراز آن پانزده ساعت و نصف بود و اطول روز این
معموره شانزده ساعت و ربعی کم باشد و ارتفاع قطب چهل و شش درجه و نیم و ربع باشد و ابتدای
از شرق است و شمال بلاد ترک و یاجوج و ماجوج و جنوب البرز کوه و وسط دشت قبچاق
و محاط با بلاد روس و بلغار و جنوب [illegible] بگذرد و بر وسط ولایت [illegible] از جنوب
رود خانه آق [illegible] کند و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و صد بار [illegible]
بزرگ و هزار [illegible] کوه و پنجاه و دو کوه بزرگ و چهل رود عظیم دارد خاتمه در ذکر ربع
که داخل اقالیم سبعه نیست و آنرا ما وراء الاقالیم الربع خوانند و عمارت آن از آنجا
درجه و ثلثی است که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت و شش درجه باشد
و بعضی آخر اقالیم را تا شصت و دو درجه و پنج دقیقه گفته اند که فراسخ آن که باب
بطلیموس چهار صد و هشتاد و سه فرسخ و نیم باشد و تقویم [illegible] چهار صد و نو
زده فرسخ باشند و چون از این عمارت بگذرند از [illegible] سرما و برف نتوان رفت

وعمارت نتوان کرد و حیوان بدید نیاید و از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البولت که اهل بلغار
سربازار کانی آنجا روند و دیگر شهر یوره است که اهالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند
و تجار به تسویر متاع این شهر باشد و با الجمله در عرض پنجاه و شش فرسخ و نصف و یک ربع باشد
و روزهای دراز این موضع بهفده و ... نوزده ساعت رسد و در عرض بعضی عمارتهای
بزرگ باشد و ساکنان آنجا از شدت سرما شش ماه در حمام بسر برند و شش ماه در آفتاب و روز دراز
ایشان بیست ساعت باشد و در عرض شصت و چهار و نیم فوجی باشند که هیچ چیز ندانند و
کیاه شناسند و از جمله صقالبه باشند و روز دراز ایشان بیست و یک ساعت باشد و در عرض
شصت و پنج کسری عمارتی عظیم است و اهل آن موضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان
سه شبر بود و جلود ابدان ایشان سیاه باشد و بدان نقطهای زرد و سفید باشد و جمعی دیگر از
ایشان بال دارند که بدان طیران کنند فاما از مقام خود بیرون نتوانند آمد و چون پیر شوند
آینده آنجا بمیرند و روز دراز این موضع بیست و دو ساعت بود و در عرض شصت و شش
کسری که تمام میل کلی است ترکی است که در طبیعت مشابه وحوش باشند و تمیزی در میان
آنها نباشد و روز آنجا بیست و سه ساعت رسد و همچنین در عرض شصت و هفت و ربع روز
یکماه باشد و در عرض هفتاد درجه و نیم در شمال بزعم منفعه مان عمارات آنجا حد ملک ... چند
و چون ربع مسکون ایشان هشتاد و چهار درجه رسد روز شش ماه باشد و چون عرض به نود
درجه رسد که ربع دور فلک است شش ماه روز و شش ماه شب باشد و شبانروزی یکسال
تمام باشد و در آنجا دور فلک رحوی باشد و قطب جنوبی به سمت الراس آید و قطب شمالی فوق
منطبق بود باقی والله اعلم باب دوم در معنی لغات مشکله فرس قدیم و اسامی

ملوک

ملوک فرس و غیره جانان خدا سین محرم بلبلا حضرت امیرالمؤمنین ... بلبیان
خضر زرمان بزرک حضرت ابراهیم سرخ شبانان با هودار حضرت موسی صاحب صافی
حضرت عیسی سروش جبرئیل ... میکائیل اسمان عزرائیل ساسبند فرشته ...
سند عبادت کننده شناس دیو مردم ایرج آفتاب باجوا روزگار آزموده
سام درم سرابدان بوزینه بهرام فرشته که محافظت مسافران کند بهمن راست
گفتار و راست کردار و کوچک سیار روان الغابهمن نام فرشته ...
فرو حشم کنند موکل است بر کاوان و کوسفندان بیوراسب یعنی ضحاک و بیور در
لغت فرس قدیم ده هزار باشد و اسب که فرس است یعنی صاحب ده هزار اسب
فریدون نوح است سابل قندهار ایزد کلب یعنی خدا پرست ... است
المقدس است خسرو ملک عادل جمشید جم پادشاه و شید روشن طهمورث نفس
ناطقه فلکی دیناوند عالم سلاح بابل ستاره مشتری ناهید و سپدخت یعنی زهره است
جمشانب سلیمان جرکه پیغمبر خور اسم فرشته موکل بر آفتاب است منوچهر یعنی
منوبهشت اهرمن اهریمن پردبر بمعنی منظور و منصور و اسم ماهی نیز هست اتابک
نگاه دارنده و ادب آموزنده اسفندیار قدرت حق و لطف یزدان اردشیر اداد
یعنی قهر است یعنی شیر خشمناک افراسیاب بمعنی حباب الطاحونه و هموار راه
رونده و سواران آب یعنی حباب قیصر از شکم مادر زنده آمده و مادر مرده و سقط
شده اسطرلاب بیونانیست اسطر بمعنی ترازو است و لاب یعنی آفتاب یعنی ترازوی
آفتاب ارمز مشتری را و نام فرشته است که امور مصالح روز اول ماه ... است

کیوان زحل برجیس مشتری تیر عطارد ارس ادریس ع هرمس الهرامسه ادریس ع
اشک سالک راه خدا اقلیدس یونانی است یعنی کلید هندسه اسکندر یعنی اسکندر
روس است یعنی سیر و الاستدار و الکسند یعنی سکندر رناهید نام مادر سکندر است و بعضی
گویند روشنک نام داشت ارسطا یعنی کلانتر ارغنداب خشک بی شده اذرگشب
وازرگرشسب نام فرشته موکل بر آتش است بطلمیوس یعنی روشنانی ارسطاطالیس
یعنی معلم اول ارسطو بزبانی یعنی است ایران نام هوشنگ است سیامک است [illegible] و
دوزخ و جابلقا و اهرمن و دیو درین یعنی شیطان است و خورنخوان و اهرن بزبانی یعنی
داراب پرورنده آب عراق میان جهان دین ملک سوکل بعلم دنیا خواهر [illegible]
سکرین یعنی سیاه زاینده و غلام است رجوعام پسر سلیمان ع رشعون ورزمان اسم حضرت
ابراهیم است روان بخش ملک علم و دانش که مراد روح القدس باشد رود خشک دور
بیمه شعبان رهه سناء هر دینی جمشید عادل اول فرهاس یعنی کردن جهان و
مشرق امده است نرد یعنی دریا و قوی است شیده روشن یزدیه نیکو مسند ساسان صاحب
ترک و تجرید و کوپه و گدائی را گویند نغز نام دختر لوط است زوباع مردی بود که در زمان
لوط علی اعلام ابهر بند و بعضی میگویند زوباع نام ابلیس است ساستا اهرمن متابع
شیطان زردشت زرد هوش و زردست نام ابراهیم است الیا صحف سپنداند زمین
سپدار دفعی سومنات بمعنی سومنات بتخانه گجرات سو یعنی بت [illegible] یعنی تونه ماه
کیقباد یعنی جبار و عادل برحق کیکاوس یعنی اصیل و نجیب کیخسرو بلند مرتبه کیا
پادشاه بزرگ جبار کیارند پادشاه عظیم کیان بزرگ جبار کیخ فراخ ذوی بریده

کی

کی پادشاه پادشاهان الطغان اخشیج عناصر اربعه سند زبنی کاکاب باران
دران جمع شود سکوبا نام علاقه است که [illegible] ساخته و عجب بلدان ویرانمان شده
وندا فرمیس پادشاه پادشاهان در یعنی قلعه سمنان از فرزندان سام بن نوح
نرجان است و بنا یا رومی است که سنه و بر [illegible] را ساخته است لمرون یعنی
عبریا سرخ و سفید موی یعنی عبریان موی یعنی آب و سب یعنی درخت است نوبهار
بتخانه حوالی [illegible] نوش آزر آتشکده اذرگشب آتشکده بلخ رخش یعنی آتشکده نام
برزین آتشکده درخش آتشکده والیت که از اراس بطوس ساخته و برابر البغل [illegible]
رودابه نام مادر رستم گرشاسب بانو نام دختر رستم است خود بسوز آتشکده ادربایجان است
سمنگان رو مزگه رام هر مزنت رستم ازدر ده خلاص شدن زال پیر و سفید موی سوفی
حکیم سوفسطائیه جماعتی باطل سولان نام پیغمبر [illegible] بنی اسرائیل سامک یعنی [illegible]
وحش یعنی لذت عقل سمنباد سوره کوچک سر زنگ سیمرغ عنقا مغرب یعنی [illegible]
و پنهان شونده و نام مرغیست که بدعا حنظله بن صفوان غایب شده و نام حکیمی است که
ل را تربیت کرد داور برادر کبیر مادر برهان بی قوت سرخ ساسنا نام شیطان و سنبغ
شکوفه و ریحان اختر ستاره خوادمهر آتشکده بوده در زمان بابک شادخ نام [illegible] بود
شاه و رویه شیرویه نام پسر خسرو است توران [illegible] شیرخان بلخ شاه وادر شراب
و روان جان یک یعنی اند شاهنشاه سر آمد پادشاه و شاه شاهان دیهیم تاج شمر
نام شمر علیه اللعنه شبدیز شبرنگ اسبی بلند شده شمالی نام اسکه آتش [illegible] رافع
کرده شرزه برهنه دندان شنب کنبد شعری ستاره کاروان کش اند یا [illegible]

واند عدد لیث طبهول سه تانه بربن وازرداد در آتش است دندر زنبور است
مزکت مسجد نماز بجه مرزبان زبین دار و صاحب و شتران ملک را گویند گردیه
نام خواهر بهرام چوبینه کیا باد جبروت روان گرد ملکوت کیلوس اولین طبقه
در شکم کیموس دویمین طبقه در شکم فیروز مظفر کیهان خدا پادشاه دنیا هوشنگ یعنی
جهاد کیامرث زنده و گویا معقد و نیه دار الملک فیلقوس مکدالیطس نام پدر
وامق حش طبیعه و زادگی وطبع بلبد بلد اثب باز دام جرس و نام ملازم عیسی
سهراب نام افتاب بی نوق مهرگان مردن پادشاه ظالم مارما نام مادر سالکوتی فیلقوف
دولستدار حکمت فیلقوس امیر لشکر فیل یعنی امیر و قوس لشکر بقدیبا و بخنتی شتر بهلوان
یعنی شتر کشان کشان یعنی بکیتون الداب اعتدال حقیقی افقطوس نام اهل جادوه
کسری پادشاه بزرگ گودرز خرق والقیام لنبان زن فاحشه مانی مادر مابون
نام کاولت که فریدون را ابر سیداد زریر واصل لجوی مار یعقوب مجتهد ترب بان گوشنا
سب شیطان زندان مرداف ال سک نام مادر باب پدر متقولیه مادر زن قوق
ند صاحب فرخ ناد فرشته موکل بر زمین فرس دامغان گشتاسب لایث کشناسب
برزخ میان خالق و خلق لنده و ر پسر افتاب هراث یک لجث نیتوبی موصل
زورا بغداد و رارود ورالنهر مهندس شکل و اندازه هرمز رب الارباب هرم نام
گذرزنان مردک نام خسرو پرویز هوماخش نام پدر ارسطو سدوم نام قاضی
لوط انقف قاضی زنبایان الفسا والسباغ تغیر زند موخه یعنی ازنک و ردی بلا
وهلیمون افندی قاضی لوند پهلوان برهمن یعنی هندوی ملا کنل کوز یعنی

ازی

کرمی ملا و رنا رون یعنی فرنگ خان جندرال یعنی فرنگ سردار ایلچبا او در یعنی
فرنگ پادشاه بزرگ تماشی یعنی حبش پادشاه تبع یعنی یمن پادشاه خسرو یعنی
سراندیپ پادشاه شهریار یعنی بربر پادشاه ریا یعنی هند پادشاه کیا مازندران پادشاه
خاقان یعنی ختا و ختن پادشاه فغفور یعنی چین پادشاه خان یعنی توران
پادشاه ملک یعنی سبا پادشاه عزیز یعنی مصر پادشاه شمال یعنی داغستان پا
دشاه سلطان یعنی عرب پادشاه امام یعنی سکوو می پادشاه خلیفه یعنی بغدا
دیان پادشاه قیصر و جو لکار یعنی سلام پادشاه امیر یعنی کوفه پادشاه دستور یعنی و
هنیروان مجملی از ضروریات لغه بود که بیان نمود هرگی دیگر خواهد رجوع بفرهنگ
اللغه یا برهان قاطع نماید باقی والعلم باب یازدهم در مشکلات لغه یونان که در
میانه مردم متعارف است سقونیا محموده عاقرقرحا ریشه رضوانی اقاقیا صمغ عربی اقا
رون اکبر افوبلسمون روغن بلسان افوبابی ماء العسل افومارسون ارزبانه صحرائی
اناطیس سنگ راشبان آسان کی انالیقی الجره اناغلس مرزنگوش اطباما مورد
اطیبون فوق و قرح انطونیا کاسر نامی افقر دیابطس ادر اس البون کرفس کوب
او فیمن رلجان کورای اباد او راصه بابادیا فلفل سیاه نا تاربا ورد انبوبه بار بحه
الحنطینا کلفار حاری انقلیا شنکار انفاق روغن زیت تازه قلیا کهلا الفوتن
کاه او لیمون ندری ایرسوان زر و رق ابیع خون سیاوشان ابر یانج کوس نادر
فان حنا باروق سفیدان قلیع برالة زرو النه طویل و تجره رستم بر گویند فعبلالسوی
انجه مریم قوسوس زیت افضابوس دریا بحط بدلیون مقل ازرق طلیقون

کل سرخ قیلیون البرزهٔ برلیا بادیان بسنباج حلک بطراکوه قردمانا بباز عفطل بطراهون
ورق بقلاعور ورق بطرالادن نفت بوسطیون کلما فاری بولوطرالمون بر سیاوشان
جلما خیار ضیحو ضب بودنه صحرائی تقیا صمغ سداب کوهی جلقاق حلیموضی سیرش از خو
حلان ماموبی غلاف بد فردوس باغ عرق الف کیسکو هور رومی صمغ و بی کاه ربا انغوزه
صمغ درخت الجدان برجاک بالنکو افتیون زیوه رومی اقسیوطس استادان تنافیل فطاسی
کاولجی اسلیقون سیخ الکندروس لبر اسطوخس برزقطونا اسفرد بوان لبر صحرائی ارسطو
سروده دانا تقافل زردک صحرائی اشتر غار رانه درخت الجذان اسطوخودوس شاه اسپرم
رومی اسطفین زردک سنبوت لبر سنبر دستو بر سیاه تخمه دمیلان کبک سجلاط باسن
زرد سرخوس شبطرج سعد عود بلبا سرتعون شیرخشک سوخته سطراکس ربناد سطراه صمغ رزتی
سطرو بنون چوبه اشنان سطاریون برابران سفاریکوس بباز عفصل سیطوس کهنار
سعتر مزره سقی دوش ابرباطس بادشاه یونان کل محذوم خاک قبر اسکندر اسقلیون
کبر رومی سیخ غلا سقالج سلیط روغن زیت سلیقون سیخ کمون مرزنگوش سورحکیم
فیل دو دستدار سوفسطون آتش لجلکان سبارقین سیاه تخمه سوفطالی حلکس یا حلل
فیلقوس سردار سپاه شبارجر سفوطر جزیره سواحل حبس اسافیل انکور خوزجک قلقدیس
زاج سفید قلقند زاج سبز قلقطار زاج زرد وقطامارس سنگ تراشیع دیامو ریب
خشخاش ربو بنو بیخ ریباس چینی ربیب ماهی کوچک مرمی اصیدا اهرد وافس سوریانا
زرخون سیخ ناتمواه ریبان تبکو البرزه کاکنج عود سک اسطوخودس ریحان رومی رادیا
علف شتران نابا تشکان بار تیان الکلیون کتاب الجبل ناتصل تام کتاب فیطل

بازدهم ۷

زیره صحرائی قسطو آس لجلکان قسطل شاه بلوط قلاقل درخت انار صحرائی قلیا رهم
سیاه اشتار زاج سیاه فنسیط کلم رومی فلفوبیا زنگبار صنوبرون قالبر صمغ کرس
کوهی حرمه خابک آلی قرون ملح دریائی قنقس اشنان قوسیا قسط قوط بازریون
فوق علک بابلی قندر کسک آلی قیطاقون قلاس شاه قیصوم برنجاسف قیصور کافور
لجه قسطن مورد قطاخون سیاوشان قوریون کشنیز قورس عوبل تا قبوندر ریوند
سیلان دارچینی و نام جزیره یونان الکان کبریت الوان آب با سعلا از هم
در حل مشکلات لغت البلویا الصحیا و لغت زند و الستاد کیا تحلل خرما کیا شوم
دیدبا دریا دیر اشمشیر دبا رود خانه رانس جاده رسنواد سبزه اسپیا با تبیر ربا ترک
ربزبا خورشید زبروننتن مردن زربانتن راشیدن زره سج زمستان زرنبونتن
کاشتی انگروتا فیل بزرک رومنا انار روشند سر جاتونتن آمدن جاستونتن
رسیدن جاستونتن کفتن جاکونتن آوردن جالمونتن داشتن تور اکاو تیبا
آهو جکرونتن زدن جبتونتن نشستن جورا سک جلا بوست آدم جیبونتن
دوان جوبال جوال جام روز جوجین ورم جرجو زبان فاتحه تبونتن کرفتن
می باکزه جوان جوان جنبود پل صراط جیت کوه فار خواهر دابا زرنج
دابا اختر خندیدن دابرنتن دادن درویال فاسق ترعبه قرص رویا دزد
روزنی رانو ابرک بردم الاسیم عظیم الشان زرترا تخند زرونتن خواندن
بیا بوته زان دیرستا دنیا سرنی زبون سرکوتا دار سرودستی کیا مرد کیش
مند قها رکوکی اقتاب سوجونتن آوردن سعش بد تربتا خندید سبتاسکو بلخ

کننده سوبرا امیدواری فرانیں نواد اسمان زبان ثریا پادشاه سما نور سنو
نتر بوستی نور سیر شعلهٔ دوزخ ورضیم جهنم سوماسند کریه کننده سویلک میانی رنگ
کلان کیمین الف ستان سال اها سیکوتنی خواندن سنتی شهر شبنا خنده شجاره از درخت
سنگ موش سمند ریر سمک کنبد کنبا مرد البنا یعنی زندان پیراهن اجدرونتی
دردکردن ازدای اواز اربوجینا غربوزه اردم سوراخ بزرک زندان شب سماها
ارسبا جوی آب ارن کوسفند باده ارکونتی بکیدن استرونتی بستن اکسا عیب
اک کندم انا توتتی کذاشتن اینی انکور استونتی کشتن انکوتنی کاوکوار
النوبا ستاره شتری دریا مردم ایوس چشم باب پدر کتس کوچک کتاب نامه کر
ننی ماندن کهور کچور فرانه لار کوکی کویا دروغ کو تبنا استر کینا میان خالی
کیبا نقره طبنا کبوتنی رو شدن کیمهو بدبخت کدس نور ازوس دشمن کو
ن عل کو بیا زبان کوتون ان آن کوبن این کوبا بره لیلا شب بلا در دوربار کنا
مانا خدا ماهر استاد سیمو بهشت مدینا شهر نرنا ترازو مرکزان واجب العقل بکرونتی
قبول کردن ملکونا شهر بارمن چه بنی دل باهانه خدا یعنی عبادت کردن سودبا
ناشتا دیدا خواهش برا آتش نیولد باد کرو مانا خداجان بزرک درسینه در ناکل سلام
سلام نیو بزرک افید ون نوح دستور سعز رمس رورد دستا وطیعه درکتا
الحوان خاتمه در عدد السما الها والوان ان ان از تفسیر کازر رحمه الله نقل شده که
اسمان اول برنک آهن است و نامش رقیع است در او فرشتگان آفریده از نور و
واتش واب و مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد موکل است بر ابر و باران و تسبیح او

اینست

اینست سبحان الله ذو الملک والملکوت اسمان دوم برنک مس است نامش قیدوم است
و در او انواع فرشتکانند و تسبیح ایشان اینست سبحان ذو العزة والجبروت و در او
فرشته ایست نامش حبیب الله یک نیمه او از برف است و یک نیمه از آتش و دعای ایشان
الهی است یا مولف بین الثلج والنار الف بین عباد المؤمنین اسمان سیم
برنک برنج است نامش ماعون است و ذکر ملائکه آن اینست سبحان الحی الذی لا یموت
اسمان چهارم برنک سیم است نامش ارطون است و تسبیح ملائکه او اینست سبوح قدوس
ربنا الرحمن لا اله الا انت اسمان پنجم زر است یعنی برنک طلا اسمان ششم برنک یاقوت سرخ
است و نامش غاروس است و ملائکه او روحانیان است اسمان هفتم از در سفید است و نام آن
رفیع است و خداوند صانع اسمانها را از دودی که از آب بر خواست خلق کرد و از کف آن
زمینها را خلق کرد و زمین از زیر کعبه بیرون کشید و اینکه در وجوه زمین منبسط شد مانند
کشتی در اضطراب و حرکت بود پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد
که زمین را بر داشت و سنگی عظیم آفرید به ثبات آن سنگ را در دوماهی عظیم آفرید که گاو بر
آن ایستاد و گویند آن ماهی تموسا نام دارد و سفید و بزرک است میان است و هفتصد هزار دم
دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود و معبر گاوی که زمین را دارد و هر یک از آن
گاو را هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار از آنها خبر ندارد و ماهی
روی آب است و آب بر روی هوا است و هوا بر روی ظلمت است و الحمد زیر ظلمت است بغیر
از خدا کسی نمیداند فتبارک الله احسن الخالقین وله ملک السموات والارضین تمت
الرسالة المسماة بتحفة الغرائب ابی صبغة الله از برای عارف عاقل که نظر نمایدار قدرت

صنعت الدین نامه و منتخب کرده کتاب البته او را خاتمه و سند بر بگه او را از غایت کجایی بیگر را[illegible]

است و خوا [illegible] العاقل بکیفیة الآلات و الحمد لله اولا و آخرا

وقع الفراغ من تحریره [illegible] یوم الاثنین فی العشر

الاول من الشهر الرابع من السنة السادسة

من العشر الرابع من المائة الثالثة

من الالف الثانی من هجرة

محمد اسماعیل ابن [illegible]

غفر الله [illegible] ۱۳۰۶